

(4)

2500/

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

2500/



۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادِي

الحمد لله که درین زمان فرحت نشان کمال الجواهر بصیرت های عارفان مصطفی قلوب محبان موصول
حریم پرکریم محبوب حقیقی خدای رحمن

از افادات سر پادشاهیت مجمع الحسنات منبع البرکات بان کمالین محمد صلی الله علیه و آله
مقام ارشادیه
در مقام ارشادیه

۷۶۱۷۷۵

حسب درخواست مجتهد نور الحسن صاحب سر بهندی مرید حضرت مولف
بماه محرم الحرام ۱۳۳۳ هجری

در مطبع سعیدی یاسر ایوبی طبع گردید



در صفحه ۱۵
گفتند که اینها را یکس ای
پیر و در کار خود در دل خود
زارای کنند و ترکند
بای حضرت عترت ما بر کوه ایم اولیا را
صفه قلب ۱۱

در صفحه ۱۶
ما قریب تریم بکوی
آدمی از آن که
ادب
بمعنای حق و ضامن حق + گر ملک باشد ملکش ورق
۱۵
۹ ذکر الله

شیون (یعنی ناله و نوحه)
در فایده
نفس نامت کعبه و در
تبع کونه و کانی طیب حیات نه کسی فخر
جز از جناب کبریائی

خداوند ابجدی شاه عالم
بسوز حضرت سلمان فیضان
امام جعفر والا مراتب
بجی بوالحسن قطب خلائق
بعبدالحق آن پاکبانی
بجی آن عزیزان شیخ کامل
بجی مقتداے مقتدایان
زبے خواجہ بہار الدین مجتہد
بان قطب علماء الدین عطار
بجی جذبہ آن پیر احرار
بجی خواجگی کان پیر کامل
بان ذاتیکہ دارو اصطفائی
بجی شیخ سیف الدین پیر
بجی آنکہ درگاہش بلند است
شہ احمد سعیدش نام نامی
کہ آن سیاح اقلیم حقیقت
قدش یک شعلہ نورانی
وجودش آیہ من آیاتہ اللہ
نگاہش کوردیدہ را کند نور
ہمہستان عالم خوشہ چین اند
آنی بحر عشقش موج زن کن
ز نسبت خواجگان نقشبندی
نثار وغیر تو آمرزگارے
ہمہ عمرش تلف شد در تباہی
بخیر بجا صلی حاصل نہ بدی ہم
بدرگاہت ہمہ اصحابین
اگر رحمت کنی بر حال زارم

بسم الله الرحمن الرحيم
 محمد مصطفیٰ آن خیر آدم
 برود قاسم مقبول سبحان
 که فائز بود بر اعلیٰ مناقب
 که از اهل محبت بود فایق
 که در سیر الی الله شاه بان
 بان با با ساسی مرکز دل
 بحق پیشوا سے پیشوایان
 که در رشد و هدایت شد محمد
 که از غیر خدا گردید سیرار
 که داد بر تری بر حبله اخیار
 نهایت با بدایت کرد شامل
 بان رهبر که رهش اجتنابی
 بان نور محمد فسر و اطهر
 کلام شه علی چون نقشبست
 بحق میداشت آن وصل تامی
 که آن خواص دریائے نعت
 بنفش مطلع سیر خدائی
 فالش رحمة من رحمة الله
 الفاس شریفش سینه معمور
 ایشان مقتدا سے سالکین
 قصود در آغوش من کن
 یا رب ز فضلت بهره مندی
 آدم بر درت امید دای
 مردم طلعتی نے غدر خواہی
 مردم در قنادر سجود
 نفع آورده ام اہل یقین را
 خود آسان ہمہ دشوار کار

رحمن الرحیم
 بحق صدق آن صدیق اکبر
 بحق گوهر دیاس وحدت
 بحق بایزید آن شاه بسطام
 بحق بوعلی آن شیخ عالم
 بحق خواجہ کہ عارف نام آید
 بحق شہ کمال قطب برحق
 بحق دستگیر خستہ حالان
 چونقش عشق بستہ در دل خویش
 بہ یعقوبیکہ دارد دلربائی
 نبرد خواجہ زہد از ریای پاک
 بان خواجہ کہ باقی نام دارد
 بان فردیکہ اور اگر دسیوم
 بحق منظر انوار یردان
 بحق آن در دیاسی چون
 بارشاد حسین قطب یردان
 ز فیض مشرق و مغرب منور
 علومش راجہ گویم لاتناہی
 بان شاہ عنایت بہجوجامی
 وجودش گرچہ آفرزاد کینست
 زبان عاجز بود در مدح شان
 برین عاجز در اسرار کیشا
 سعید خاکبای اہل عرفان
 بجز دنیا و گر خواہش نکردم
 جو بجد کردہ ام حرم و خطاے
 مگر من بندہ تو خاکسارم
 بفضل حضرت محبوب سبحان
 رخصہ کردہ ام حرم و خطا

که زد شد و نفی دین پیبر
 غریق لجه الزار عزت
 که در راه محبت نیک و گام
 بخواجه یوسف آن غوث کرم
 بحق خواجه انجیر مرست
 که مطلوبش نه بد جز ذات مطهر
 آن مشککشای دین لاری
 شاه نقشبندش گفت درویش
 ز شان فقر دارد کبر یاری
 بدر دینی که حالش فوق او
 به شرب جام وحدت کام
 یان خواجه که نام اوست
 حبیب الله شمس الدین جانان
 که مباحوال آن از عقل برتر
 ولی کامل و سلطان عرفان
 قلوب خلق شد ایشان مطهر
 اشاعت شد ز فیض اثر او
 ز وصل الله نام شان تمامی
 مگر احوال شان چون ساقین
 فغم قاصر شود در وصف ایشان
 طفیل اهل بیت شاه بطمان
 ز تو دار و امید فضل احسان
 گناه کرایق بخشش نکردم
 منم دارم و ہی بارانرا
 زبیر که داری خود شمس را
 جناب غوث اعظم شاه جیلا
 تغفاری بس بر سر من

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَمَّا بَعْدُ سَيَكُونُ فَقِيرًا إِلَى اللَّهِ مُحَمَّدٌ الْمَدْعُو بَعَاثِ اللَّهُ عَنْهُ رَأْسُ طَائِفَةٍ مَذْهَبًا

[illegible]

مجدی شریک که این عجله نافه مختصر است در بیان طریقه ایقه حضرت نقشبند به مجد وید و قانی
 مقامات سلوک ایشان و او شیخ که بر طالبان این راه ضرورت و بیان بعضی مصطلحات
 صوفیای متقدمین و متاخرین و حضرت مجد و الف ثانی از کتب معتبره این حضرات اخذ نموده
 سالکان جاده معرفت و حقیقت کرده و در بیان بعضی حالات و کمالات حضرت بیدار و مژده مولانا
 محیط انوار طریقت مرکز دایره حقیقت آیه من آیات الله قدوة للقیمن زبدة العارفين سرمد
 راجحین اقصی اسرار قاب قوسین محبوب بانشان حضرت مولانا محمد ارشاد حسین رضی الله تعالی
 بعضی مقاصد قدسیه که از فیوض آن محرم بزرگوارانی حضرت ایشان در مدت سی سال گوش بهوش
 نمودم و مطالعات بر طالبان این راه لازم و سالکان طریق را موجب حصول بصیرت تامه این سالک
 بر دو مقصد خاتمه و نیمه قسم ساختم و الله ولی التوفیق و هو خیر رفیق مقصد اول در بیان طریقه ایقه
 سلوک حضرت نقشبند به مجد وید و رضوان الله تعالی علیه مقصد دوم در بیان بعضی اصطلاحات صوفیای
 متقدمین و متاخرین و مصطلحات حضرت مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنهم جمعین خاتمه در بیان
 حضرت ایشان قدس سره الا قدس ضمیمه در بیان بعضی از اعمال و وظائف معمول پیش از این طریقه
 علیه و شجر با و غیره مقصد اول به آنکه مقصود از خلقت انسانی و ادای وظائف بندگیست و دوم
 اقبال بجناب قدس سحانه و تعالی و معنی به تحقق کمال اتباع سید الاولین و الاخرین ظاهر و باطن
 علیه من الصلوات اتمها و الحیات اکملها صورت نه بند و در قنا الله و لا یاکم کمال اتباع صلی
 تعالی علیه وسلم قوی و فعلًا ظاهر و باطنًا عملًا و اعتقادًا آمین یا رب العالمین ۵
 بعد از خدای هر چه پرتند هیچ نیست بید و دست آفکین هیچ خنیا کرد
 هر چه غیر حق سحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات شود که غیر از حق سحانه عمل و علا
 مقصود نماند اگر چه از مقاصد اخروی و تنفاتی باشد هر چند این مقاصد از خات است مانده

در این دو مذهب و شریک این پیروی در تفکر و کردار و ظاهر و باطن و عمل و اعتقاد قبول کن پس به در دو کار عالمی

مقربان لایزالی محله سیئات هرگاه در امور اخروی حال بدینوال باشد از امور دنیوی به چگوید
 که دنیا مغفوبه حق سبحانه است تا او آفریده هرگز بجانب او نگردد و چه او سرگناهان است طالبان
 آن گمان سخن لمن و طر و نال الذی ملعون نه ملعون ما فیها الا ذکر الله و ما و الا که قال
 الله تبارک و تعالی قل الله ثم ذرهم انشاره بان مقصد عالیت و انسان چونکه جامع
 ترین موجودات است بواسطه هر جزوے از اجزای تخلق و گرفتاری در مے بوجود است متکثره
 پیدا است پس فی الحقیقه جامعیت انبعاث دوری و از جناب قدس خداوندی جل سلطان از همه
 بیش گشت و تعلقات متعدده سبب محرومی از از همه زیاد و آمد اگر توفیق ایزدی غرضانه خود را از این
 تعلقات پرانده جمع سازد و رحمت قهری نماید فقل فاذا کن ذاعیظما و الا فقل ضل ضل
 بعید اتمترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسانست بهترین مخلوقات بواسطه همین جامعیت
 هم اوست آئینه بواسطه جامعیت اتم اگر در عالم دار و از هر چه گویند که ترست اگر حق سبحانه
 و تعالی دارد مصفا تر و از همه بیش نماز قنا الله و لا یاکم و نجانا من هذه التعلقات
 بحرمه الله المصطفی الممدوح یقول له سبحانه و تعالی ما ذا ان البصر و ما طغی علیه
 و علی الله من الصلوات اتمها و من التسلیات اکملها پس مقصود و مطلوب حقیقی حق است
 سبحانه و تعالی و ایمان حقیقی با و سبحانه و این وابسته است بنفی هر دو آله آفاقی و نفی آله آفاقی
 عبارت از معبودات باطله کفره فخره است مثل لات و غری و غیره و آله نفی عبارت از هوای نفسانی است
 اما قال الله تعالی اقر آیت من اتخذ الیه حق و حکم ظاهر شرعیت بجزو ابطال آله آفاقی
 نیز متحقق میشود تقسیم ایمان صورت ایمانست اما حقیقت ایمان منوط با بطل آله نفی است
 صورت ایمان از احتمال زو است و حقیقت ایمان ازین احتمال محفوظ چه در صورت ایمان اول نفس
 از انکار و کفر خود باز نمانده است بیش ازین نیست که قلب صدیقی پیدا کرده است با وجود منازعت نفس

در این دو مذهب و شریک این پیروی در تفکر و کردار و ظاهر و باطن و عمل و اعتقاد قبول کن پس به در دو کار عالمی
 در بیان طریقه ایقه حضرت نقشبند به مجد وید و قانی
 در بیان بعضی اصطلاحات صوفیای متقدمین و متاخرین
 در بیان بعضی از اعمال و وظائف معمول پیش از این طریقه
 در بیان مقاصد قدسیه که از فیوض آن محرم بزرگوارانی حضرت ایشان در مدت سی سال گوش بهوش نمودم و مطالعات بر طالبان این راه لازم و سالکان طریق را موجب حصول بصیرت تامه این سالک بر دو مقصد خاتمه و نیمه قسم ساختم و الله ولی التوفیق و هو خیر رفیق مقصد اول در بیان طریقه ایقه سلوک حضرت نقشبند به مجد وید و رضوان الله تعالی علیه مقصد دوم در بیان بعضی اصطلاحات صوفیای متقدمین و متاخرین و مصطلحات حضرت مجد و الف ثانی رضی الله تعالی عنهم جمعین خاتمه در بیان حضرت ایشان قدس سره الا قدس ضمیمه در بیان بعضی از اعمال و وظائف معمول پیش از این طریقه علیه و شجر با و غیره مقصد اول به آنکه مقصود از خلقت انسانی و ادای وظائف بندگیست و دوم اقبال بجناب قدس سحانه و تعالی و معنی به تحقق کمال اتباع سید الاولین و الاخرین ظاهر و باطن علیه من الصلوات اتمها و الحیات اکملها صورت نه بند و در قنا الله و لا یاکم کمال اتباع صلی تعالی علیه وسلم قوی و فعلًا ظاهر و باطنًا عملًا و اعتقادًا آمین یا رب العالمین ۵ بعد از خدای هر چه پرتند هیچ نیست بید و دست آفکین هیچ خنیا کرد هر چه غیر حق سحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات شود که غیر از حق سحانه عمل و علا مقصود نماند اگر چه از مقاصد اخروی و تنفاتی باشد هر چند این مقاصد از خات است مانده

و اگر مرید خود را در رعایت بعضی از آداب مقصر داند و در ادای بعضی از سببی هم نتواند از
 عهده برآید معفو است اما از اعتراف بقصیر ناچار است و اگر عیاذا بالله سجانه رعایت آداب نکند
 خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم است هر کرا و دے به بیو و نداشت
 دیدن روستی سود نداشت پد آرس مریدے که بیکرت توجیر بر مرتبه فنا و بقا برسد و راه
 الهام و طریق فراست برے ظاهر شود و پیر از اسلام دارد و بجمال او گواهی دهد میرسد که بعضی
 الهام به پیر خود خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلافت آن محقق شود چنان
 مرید درین وقت از ربه تقلید برآمده است تقلید در حق خطاست مبنی که اصحاب پیغمبر صلی
 علیه و سلم و علیهم الصلوات التسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزهه بآن سر در خلافت کرده اند
 و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس باید دانست
 که چون این امور منوط باخلاص است کما قال تبارک و تعالی **اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ** و آن بر فنا
 صورت نه بند و محبت ذاتیه متصور نشود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا و محبت ذاتیه است
 نیز ضروری آمد تا حقیقه اخلاص محقق شود و طریق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چو که متفاوت پس
 هر طریقی که ملزم متابعت سنت سینه باشد از برای اختیار اولی و انبست است آن طریق را که
 نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار هم العلیه چنان بزرگواران درین طریق التزام سنت
 نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده هما مکن عمل بخصت نیز نمیکند اگر چه بظاهر باطن نافع یا بسند
 غیر ملت از دست بلند کند اگر چه بصورت در سیرت مضرواحوال و مواجید را تابع احکام شرعی باشد
 و افواق و معارف و اخلاص علوم دینی و دینیه و استجواب نفیس شرعی را در رنگ طفلان بچیز و مویز
 وجه و حال عوض نمیکند و ثمرات صوفیه مغرور و مفتون نمیکند و در انصاف نقیض نمیکند ایند از فتوحات
 مدنی که وحی است لغتوحات کیه که کشف است التفات مبنی نمایند مع ذلک طریق ایشان موصول و اقتر

چنانکه گفت او تبارک و تعالی آگاه باش براس خلاصت و بن رطاعت اخلاص ۱۳

طریق است چه نسبت ایشان بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه منسوبست فوق همه نسبتاے مشایخ
 اما فهم هر کس بمذاق این اکابر رسد حضرت خواجه احمد رضی الله عنه فرموده اند که خواجگان
 این طریقه علیه هر زمانی در قلعه نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است و حیف باشد
 شرح او اندر جهان پد همچو راز عشق باید در نهان پد لیک گفتم وصف او تاره بر نه پیش از آن که
 قوت او حسرت خوردند پد اگر دقت در بیان حضا نص کمالات این برگزیده گان ثبت نموده آید حکم قدر
 از در یاسے بے نهایت مصرع وادیم نشان ز گنج مقصود ترا پد منویم نشود که اکابر سلاسل دیگر بسبب
 ذات و نقطه نهایت نهایت نرسیده اند بخلاف سلسله پد معاذ الله عن ذلک بفع تویم مذکور عبادت
 حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی رضی الله عنه از رساله مکاشفه نقل کرده میشود و گوشه روشن باید
 باید دانست که سلوک حضرت صدیق اکبر بعد از تحصیل جذبه نه سلوک فوقانی است که بحضرت امیر
 کرم الله وجهه منسوبست و از آن تعبیر باین عبارت فرموده اند **سَلَوُیْ فِی مِنْ طَرِیقِ السَّامِیَةِ** فانی
 که **عَلَمَ طَرِیقِ السَّمَوِیَّتِ مِنْکُمْ مَنْ طَرِیقِ الْاَخِرِ** و این سلوک تعلق بپیر آفاقی دارد
 بلکه آن سلوک از قبیل سیر نفسی است بآن میماند که نقبی از خانه جذبه کنده اند و تا غیبتات سانیه
 و بآن راه رفته اند و حضرت رساله خاتمه علیه من الصلوات التهاد من التیات اکمل این ازین راه
 نهایت رسیده اند و سلوک فوقانی نیز که بپیر آفاقی تعلق دارد و هر چند نقیض از مشکوفا حضرت است
 علیه الصلوة و السلام اما مخصوص حضرت امیرست خلفا و ثلثه از راههای دیگر نقیب فتنه اند مسلک حضرت صدیق
 معلوم گشت مسلک حضرت فاروق و جدید است و همچنین حضرت ذوالنورین طریق علییه دارند
 تسلیمات لکن باین مسلک اربع واقع است تسلیمات مسلک حضرت امیر خود شائع است و اکثر
 سلاسل بهمان مسلک متوجه مقصودند و همچنین مسلک حضرت صدیق را از سلاسل دیگر مخصوص سلسله
 خواجاست اما مشایخ کبار ما از غیر این سلسله نیز بآن مسلک سلوک نموده و پیغمبر اند و چون تسلیمات

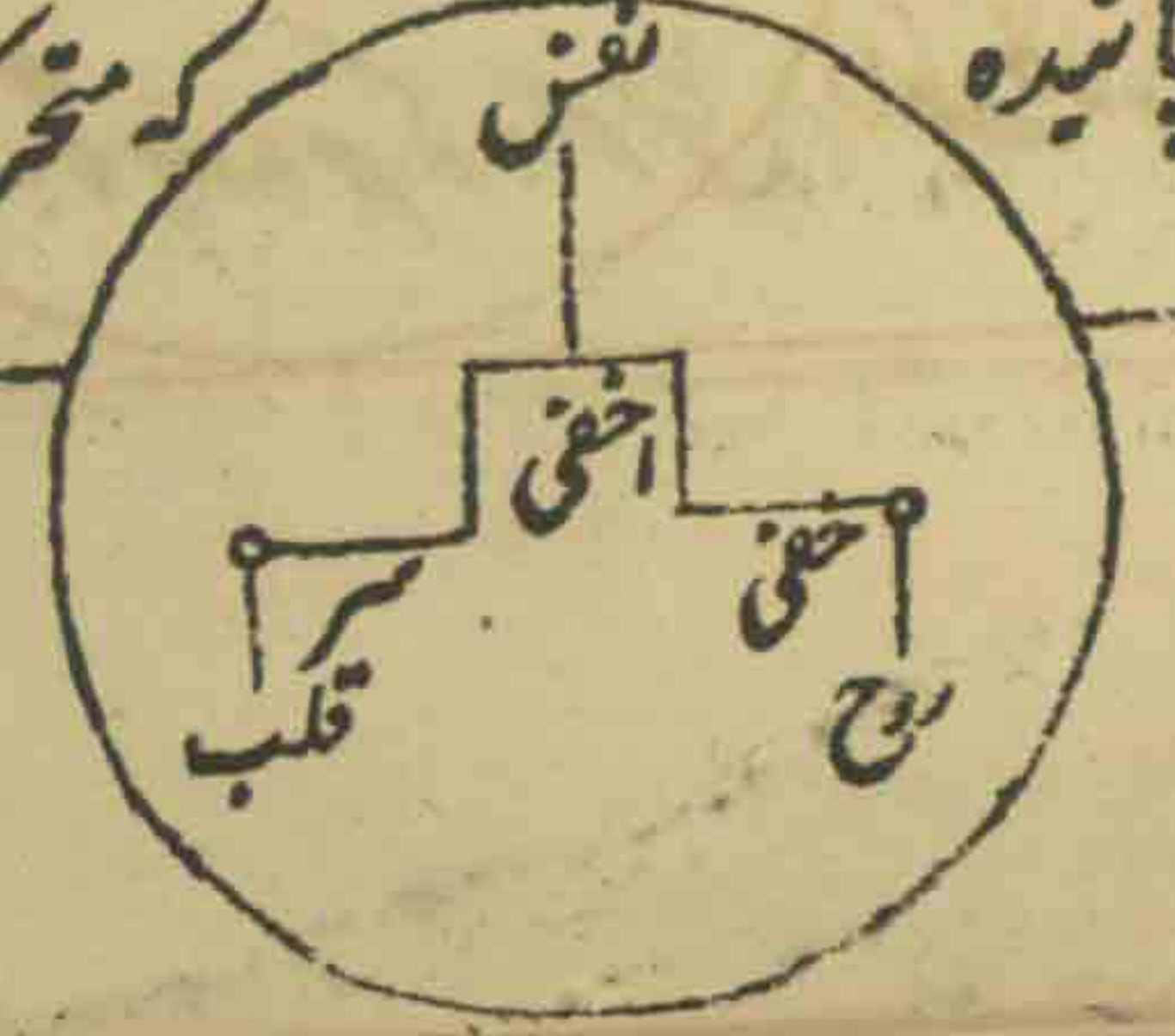
خلاصه معنی کتب سید
 ازین راههاست آسان
 و یک که مراد از راههاست آسان
 معلوم نیست از راههاست
 ازین که مراد از راههاست آسان
 معلوم نیست از راههاست
 ازین که مراد از راههاست آسان
 معلوم نیست از راههاست

انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از ظلمات برآمده اند و حیل و حیل و حیل است
 و ولایت طاعت علی هر چند از حجب اسما و صفات بلند رفته لیکن از حجب بیرون و اعتبارات فیه
 چاره ندارد نبوت مسالت است که شایسته ظلمت با و راه نیافته است حجب اسما و صفات اعتبار
 را در راه گذاشته پس با چار نبوت از ولایت فضل باشد و قرب نبوت ذاتی و اصل باشد و من لم یطع
 علی حقیقه محاکمه بالقلب پس چون ولایت زینیه باشد عروج
 نبوت را معلوم شد که سیر که اکابر نقیضند به قدس اسرار هم اختیار کرده اند و ابست از علم
 امر نموده اولی دانست است چه ترقی از ادنی که عالم امر است با علی که عالم خلق است باید بود
 نه از علی با و فی چنانچه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند و از شریعت
 بحقیقت آمده اند که تعلق بعالم خلق و در وفا هم ولائکن من المؤمنین باید دانست
 که اصل هر لطیفه که از عالم خلق است اصل لطیفه از لطائف عالم امر است مثلاً اصل نفس
 اصل قلب است اصل با و اصل روح و اصل عین اصل سر و اصل خفی و اصل خاک اصل خفی است و هر یک
 لطیفه زیر قدم یک از اینها اولو الغرم واقع است بیان تخصیص هر یک از لطائف باب که
 از اینها اولو الغرم منی بر چند مقدمات است مقدمه اولی ولایت بر پنج درجه است و در
 اول مناسبت تجلی افعا لے دارد و از مقام قلب گویند و درجه ثانیه مناسبت تجلی صفات
 نبوتیه دارد و از مقام روح نامند و درجه ثالثه مناسبت تجلی شئون نبوتیه دارد و از مقام سر گفته اند
 و درجه رابعه مناسبت تجلی صفات بلید دارد که مقام تقدیر نیز است از مقام خفی گویند و درجه خامسه
 جامع جمیع درجات است قابلیت تجلی ذاتی دارد و از مقام خفی تقدیر کننده مقدمات
 ممکنات ظلال اسما و صفات الهیه جلشانه اند که با عدم تعبیر کرده میوند یعنی عدم که صفات
 باشد بر صفت محقق انبیا علیهم السلام هو ان ظلاله یعنی صفات جوهریه حق تعالی جلشانه

علم که گاه نشانه
 نبوت است آن که در این
 دنیا و دنیا آخرت
 نبوت نبوت است
 و باطن از ظاهر

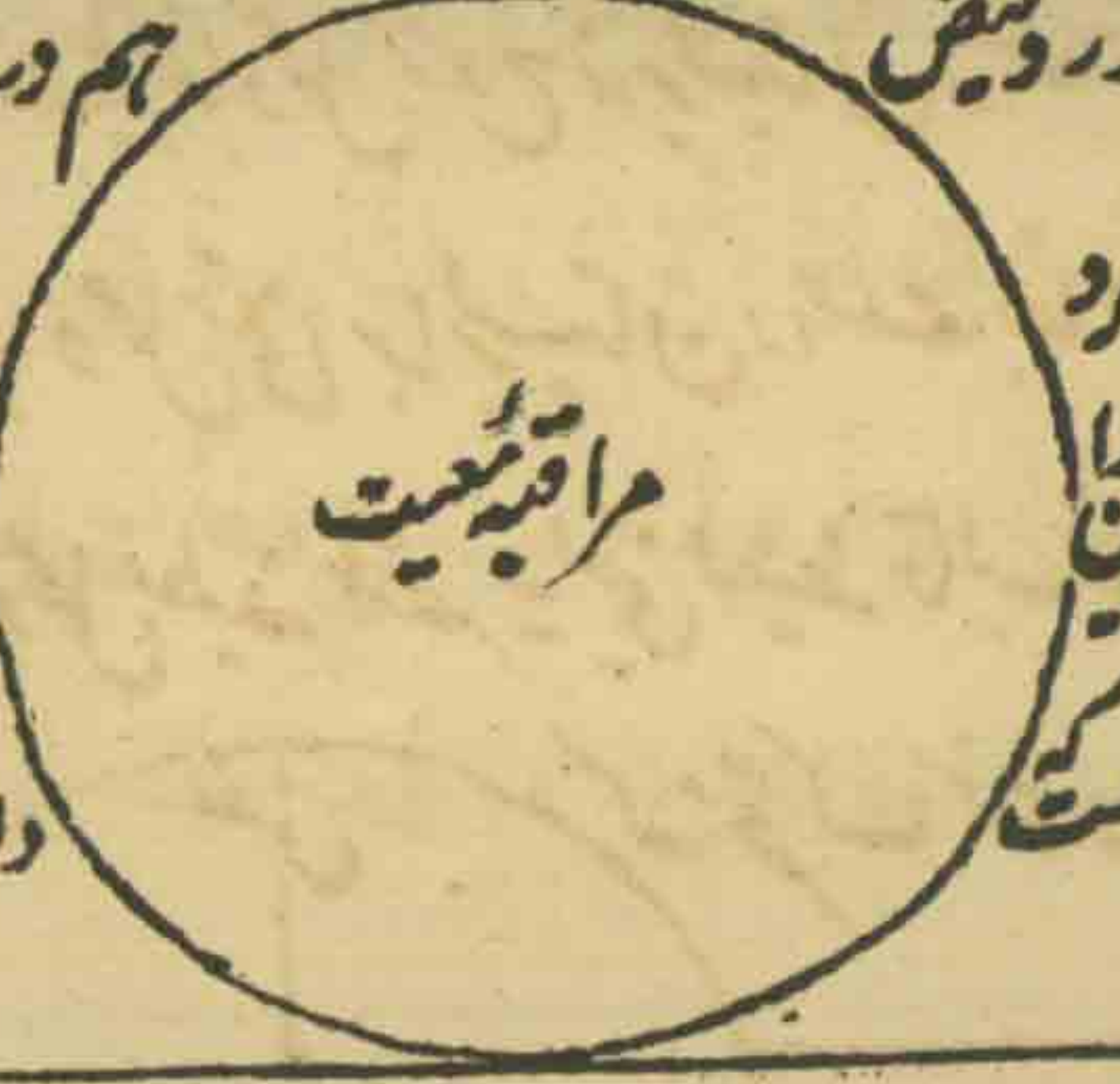
مقدمه ثالثه تجلی ظهورش در مرتبه ثانیه است از آنجا که بر تو اول صفت تکوین حقیقت آدم علیه السلام
 است این صفت نشان دهنده افعال گشته و بر تو ثانی حقیقت قلب است که محل تجلی افعا لے است
 با نبوه لطیفه قلب زیر قدم مبارک حضرت آدم علیه السلام است زیرا که حقیقت آدم علیه السلام صفت تکوین
 گشته حقیقت قلب محل تجلی افعا لے است و اصل نشان افعال صفت تکوین است پس حقیقت آدم علیه السلام
 مرتبه حقیقت قلب است علی هذا القیاس حقیقت ابراهیم علیه السلام در باب و صفات العلم است که جمع
 جمیع صفات فیه است حقیقت روح که محل تجلیات صفات ذاتیه است بحسب مناسبت حالیه و
 محلیست مرتبط با و شان گشته یعنی نسبت با قدم مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام است چونکه فرج
 علیه السلام درین امر ایشان مشارکت دارند لهذا تعلق ارتباط لطیفه ایشان بآن وجه مذکور است حقیقت
 لطیفه محل تجلیات شئون است در باب حقیقت موسی علیه السلام از شئون است شان الکلام معانی و
 لطیفه مذکور را بقدم آنحضرت مرتبط ساخته اند حقیقت رب عیسی علیه السلام از صفات بلید است
 که موطن تنزیه و تقدیس است حقیقت لطیفه خفی محل تجلیات صفات بلیدیه است از ان ارتباطش
 بآن گشت و درجه خامسه از درجات ولایت که قابلیت تجلی ذاتی دارد و با خفی تعبیر کنند و در
 زیر قدم حضرت قائم اینمین است صادات الله علیه و التسلیمات زیرا که اصل آن سرور کائنات و
 صلی الله علیه و سلم رب الارباب است که در شئون است از تعبیر نشان العلم کرده میوند و در تعبیرات
 حی و جامع جمیع صفات و شئون ذاتیه است فلذا امر کرد و اوست موسی علیه السلام
 چونکه لطیفه خفی محل تجلی ذاتی الهی است حقیقت آن سرور صلی الله علیه و سلم جامع جمیع صفات شئون
 است و تجلی ظهورش در مرتبه ثانیه است لهذا زیر قدم آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده و جمع گفته اند
 موسی زهوش رفت یک پر تو صفات بد تو عین ذات می نگری در عین و طالبی که در
 از لطیفه قلب باشد آدمی المشرک گویند هر که در موش از لطیفه روح بود ابراهیمی المشرک باشد

و آنکه وصولش از لطیفه مر باشد او سوسو المشرب باشد و هر که وصول او از لطیفه خفی بود او عیسوی المشرب است هر که وصولش از لطیفه اخفی بود او محمدی المشرب است صلی الله علیه و سلم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و باید دانست که هر که مبدا تعین او صفت کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آن حقیقات آن کلی است تابع آن کس خواهند بود و زیر قدم او زندگانی خواهند نمود از نجاست که میگویند فلانی زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم موسی و فلانی زیر قدم عیسی علیهم الصلوات و التسلیمات و اتحیات آنها و اهلها پس قلب زیر قدم آدم و روح زیر قدم نوح و ابراهیم و سر زیر قدم موسی و خفی زیر قدم عیسی علیهم السلام و اخفی زیر قدم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و جناب باری محل هر یک از لطائف در جسم انسان بمصلحت خویش مقرر فرموده چنانچه محل قلب زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت متوهم که مراد از قلب مضغه است که بحکم انسان موجود و شکل صورتی و مخروطی دارد زیرا که آن مضغه که شکل مخروطی دارد در وسط سینه مائل بجانب چپ مجاذی پستان چپ است نه زیر پستان چپ چنانکه در کتب معتبره طب مذکور است پس مراد از قلب مضغه نیست بلکه لطیفه از لطائف عالم امر است آن نواز قبیل مجر است و محلش فوق عرش حق سبحانه و تعالی از حکمت غامضه خویش با اینجا خصوصیت و نسبت کرده است مگر بعضی از صوفیه کرام رضوان الله علیهم اجمعین اطلاق مضغه بر قلب نیز میفرمایند برین تقدیر مراد از قلب حقیقه جامعۀ انسانی خواهد بود که مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است اطلاق مضغه بر آن باعتبار غنا صریح حق تعالی با اینجا تعلقی پیدا کرده است آن نه شکل مخروطی روح و زیر پستان چپ بلکه مجر و خلق است با اینجا محل روح زیر پستان راست بفاصله مذکوره محل سر پستان چپ بفاصله دو انگشت مائل بینه و محل خفی برابر پستان راست بفاصله دو انگشت مائل بوسط سینه و محل لطیفه اخفی در میان سینه و محل بطیفه عنصریه یعنی لطیفه قلبیه تمام بدنست محل نفس نباتی بطریقه ذکر زبانرا بکام چپانیده که متحرک نشود لفظ مبارک الله



گوشت پاره و آل
چیزی که یکبار خورده

انسان محل و از محال مذکوره بگوید بعد از انقراض از او کار مذکوره مراقبات شروع میشود اول مراقبه احدیت باین لحاظ که فیض می آید از ذاتیکه جامع جمیع صفات است و منزله از جمیع نقصانات بر لطیفه قلب و بعد توجه بر شد علامت تمامیت آنکه خطره تا دیر نگذرد و خطره بر چنانچه بعضی از آن که طالب بازاله آن ضرورت است بیان کرده میشود خطره قلبی و نفسی و قلبی و علاج هر یک از دیگر در فی الجمله جدا و ممتاز است علاج خطرات قلبی کثرت ذکر که هر لحظه در نوم و بقیظه غافل نباشد چنانچه فرمود حق سبحانه و تعالی فاذا ذکر الله قیاماً و قعوداً و علی جنبی و یکم و غزلت از انوار باقلت غذا بقدر سنون و علاج خطرات نفسی کثرت نفی و اثبات بحسب دم و مخالفت نفس و حرکات و سکونات و دیگر امور که متعلق آن باشند و بسیار تصریح و زاری با ذکر خفی و مراقبه که متعلق مقام باشد لکن قال الله تعالی و اذکُرْ رَبَّكَ فِیْ نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً و علاج خطرات قلبی کثرت تملیل سانی است کثرت نوافل خصوصاً نوافل سنونه و مهمنا توجه و التفات شیخ کامل و مکمل هر جا ضرورت بغیر او هیچ کار نمی بر آید و بیعنا یا حق و خاصان حق بدگر ملک باشد سیه تنش و حق و بعضی از بدیدن انوار و غیره تمام میشود و طالبی را که استعداد کامل دارد و قنای قلب مراقبات قلبیه حاصل میشود همه تعلقات قلبی را اقل میشود و اکثری را در مراقبات نفس قنای مذکور دست میدهد شیخ کامل مکمل اگر خواهد باقی التفاتش قنای مذکور در همین مراقبات مذکور منصفه ظهور جلوه گردد و نوبت تا نفس نرسد بعد از آن مراقبه بمعیت مفهوم آیه کریمه و هو معکم اینما کنتم و سر و فیض هم در اینجا قلب است و در اینجا ذکر تملیل سانی بسیار مفید باشد و در اینجا سیر تجلیات افعالی و انکشاف ولایت صغری نامند و ولایت اولیا و قریب اینان قریب معیت است



مراقبه احدیت
سبب یاد کردن خداست
را با یاد کردن خود را
بر باری که گفت خداست
و باین راه خود را می کند
خود را در دل خود را می کند
و در سینه ۱۳
و او تعالی با شایسته
هر جا که باشد غایت ۱۴

در علم واجب اول صوفی بدان وصل میشود که اصل دوست در اینجا معیت باطلال بهم میرسد
 با صفا نیکه در علم موجود است که متعلق بولایت کبری و علایان آن صفات که در خارج موجود است
 که معیت آن بمقامات دیگر تعلق دارد و استغراق و پیچیدگی و دوام حضور و سیان با سواد اینجا
 حاصل میشود و گاهی در مقام سکر مستی و جذبات فنا و بقا و نیز حالات دیگر دارد و میوه حسی است
 طالب همین امور بر تمامیت مراقبه موصوفه و حالات میدارند و عدد اسم ذات است پنجاه و نهمی و اثبات
 بازده صد و تئیل سانی از پنجاه و یکم نشود بعد از این شروع میشود و در ولایت کبری و ولایت کبری
 متضمن است به دایره و یک قوس دایره اولی مراقبه آتیه است مفهوم آیه شریفه و نحن
 اقرب الیه من حبل الی برید یعنی فیض می آید از دایره که نزدیکتر است بسوسه جانمن از رگ
 جانمن و فناء دایره اولی و ولایت کبری است بر طیفه نفس و لطائف خمس معنی اقریب است نیکه اصل
 بطل از ذات ظل اقریب است پس باید دانست که چنانکه اصل بطل از ذات ظل اقریب است همچنین اصل
 الاصل بطل از ذات ظل و هم از ذات اصل دل است اقریب است همچنین اصل الاصل از همه اقریب
 پس ذات واجب تعالی شانه بکن اقریب است از شیونات و شیونات بوسه اقریب است از صفات
 و صفات اقریب بوسه از ظلال و ظلال اقریب است از ذات شمس و در اینجا کثرت تئیل بسیار زنی
 بخت و حضور و گران و عروج و نزول و جذبات مثل قلب حاصل میشود و اگر حالات اینجا بزرگ میفر
 است و بعد فوت گرفتن حالات نفس حالات قلبیه فراموش میگردد و همین علامت اتمام مراقبه است
 دایره ثانیه مراقبه محبت بخود از آیه شریفه یحیی و یحیی و یحیی و یحیی یعنی فیض می آید از دایره که
 دوست میدارد و من او را دوست میدارم و فناء دایره ثانیه ولایت کبری است که اصل آن
 اولی است مورد فیض درین دایره لطیفه نفس است فقط و در دایره ثالث نیز همین مراقبه
 باین لحاظ که فیض می آید از دایره که مرا دوست میدارد و من او را دوست میدارم و فناء دایره ثانی

بوسه از دایره ثانیه
 بوسه از دایره اولی
 بوسه از دایره اولی
 بوسه از دایره اولی

مراقبه اقریب

که اصل دایره ثانی ولایت کبری است میکنند و همین طور مراقبه قوس که فیض می آید از دایره که مرا
 دوست میدارد و من او را دوست میدارم و فناء قوس که اصل دایره ثالث ولایت کبری است
 این سه گانه بذات مقدس در حضرت ذات اعتبار است که مبادی صفات و شیونات گشته اند و این
 شرح صد واقع میشود چنانچه فرمود حق سبحانه و تعالی بشان بنی کریم که نشره لك صدرك
 اشارت است بجانب کمالات لطیفه اخفی که محل تجلی ذاتی الهی است و تجلی ظهور شری بر مرتبه ثانی است پس
 ذات حق سبحانه لطیفه اخفی بجمع شیونات صفات اسماء خود ظهور فرموده است هرگز ذات نکشف
 تمامی امور که منتجب نباشد بر او منکشف خواهند بود و از نیوچه فرموده علیه السلام او یکت علم الاولین
 و الاخرین علوم اولین و آخرین بتامه هویدا و ظاهر گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اینجا مقام
 صبر و شکر و رضا و سب و قبول تکالیف
 دایره ولایت کبری
 دایره ثانی محبت
 دایره ثالث محبت
 قوس محبت
 دایره اولی اقریب
 و قوس اگر نظر دقیق دارد و اتیان فیما بینا
 مع الصفات الثانیة المتتمیه و در مراقبه
 در ثانیه محبت اصول اصول غیر متمیزه و
 قوس ذات صرف که در تعین علمی ظاهر گشت و مشهور گردیده و هر یک از امور مذکوره متمایز میباشند نظیر
 معارف اینجا کتاب سنت است پس بعد تمام شدن ولایت کبری و سیر اسم الظاهر شروع در سیر اسم الباطن
 و ولایت علیا که ولایت ملا را علی است مشهور میشود و کار بعنا صرغمه سواسه عنصر خاک می افتد بایه و
 که سیر فیضی اسم الظاهر سیر در صفات است بے آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ شود و تعالی و تقدس و در
 سیر اسم الباطن که مناسب حال این سیر استار و تبطن است سیر اسم است الا در ضمن آنها ذات و تعالی ملحوظ است
 اسماء رنگ ستر باشد که مادر اسم آنها ذات ملحوظ میگردد و تعالی و تقدس مثلاً در صفت علم ذات اصل ملحوظ
 و در اسم اعظم ملحوظ ذات است در پس پرده صفت علم زیرا که علیم ذاتی است که مراد اسم است فالتسیر فی العلم

دایره اولی اقریب
 دایره ثانی محبت
 دایره ثالث محبت
 قوس محبت
 دایره اولی اقریب
 دایره ثانی محبت
 دایره ثالث محبت
 قوس محبت
 دایره اولی اقریب
 دایره ثانی محبت
 دایره ثالث محبت
 قوس محبت

سَمِيعٌ فِي اسْمِهِ الظَّاهِرِ الشَّيْرُ فِي الْعَلِيمِ سَمِيعٌ فِي اسْمِ الْبَاطِنِ وَقَسٌّ عَلَى هَذَا سَائِرُ
الْصِّفَاتِ وَالْأَسْمَاءِ دَرِینِ مَرَاتِبِ فِیضِ مِی آید از ذاتیکه موسوم باسم الباطن است و ملائک
علیایا بنما صفت سواسی عنصر خاک درینجا ذکر تکلیل لسانی و صلوة نافله ترقی میدهد و توجه حضور
و عروج و نزول غنا صفت را حاصل میشود و وسعت عجیب و مناسبت بملک را علی پیدامیگرد و بلکه
بعض اوقات ملائکه کرام مبصر میشوند بعد از ان مراقبه کمالات نبوت باین لحاظ که فیض می آید
از ذات بحت که نشان کمالات نبوت بر لطیفه عنصر خاک که شی عجیب است یعنی منظر تجلی ذاتی الهی
بشیر باعث کربت نزع همین است که روح محل مفارقت محل ظهور محبوب خود را نمیتواند بگذرد و عنصر
موصوف نیستی محض در جانب آخر هستی محض فَاخْضَعُوا لَهَا أَشْيَاءَ بِأَصْدَادِهَا درینجا حضور بے حجت
حاصل میگردد و گران و طیش طلب میبانی و شوق و در میگرد و یقین کامل را نسخ میباشد حال و مقام
و معرفت ازینجا کوتاه میگردد لَیْکَ الْأَبْصَارُ بِرِجَالِهَا اِثْنَانِ شَاهِدَ کُلِّ آيَةٍ الْقَضَاءُ بِتَكْوِيفِ
بِقِیَاسِ هَمَّتْ بِالنَّاسِ بِأَبْجَانِ نَاسٍ و وصولت حصول نه و وصول عبارت از فنا کردن
خود بقلبه عشق و ذات حق پس موحده نماید که صدای تو حید بن ازان برخیز که مقام اولیا
در مقام انبیا اتباع شریع با کمال وسعت نسبت باطن و کیفی و یاس و حرمان دست میدهد این مقام مقام
انبیاست بغیر تبعیت ایشان حاصل نمیشود و با مقام توحید هیچ سروکار ندارد و که آن متعلق ولایت
و نیز درین مقام تجلی ذاتی دائمی است بے پرده شیون و اسما و صفات معامله قائم نفس نتیجه تجلی صفات
و از گذشتن کار و بار با تجلی ذات معامله این تجلی از گفت و برونست و قی و در جانی است بیانی
و ترجمانی این قدر هست که این تجلی ذاتی دائمی است لَیْکَ الْأَشْيَاءُ إِذَا تَجَلَّى لَا اسْتِثْنَاءَ لَهُ ازینجا
معلوم شد که تجلی برقی که گفته اند نه تجلی فاعلت تجلی شانی است از شیونات ذات او تعالی که اصل اسمی است
که مبداء تعین مالک است باین علاقه آینه داری صورت عارف نموده است و رنگ آن برآمده

سَمِيعٌ فِي اسْمِهِ الظَّاهِرِ الشَّيْرُ فِي الْعَلِيمِ سَمِيعٌ فِي اسْمِ الْبَاطِنِ وَقَسٌّ عَلَى هَذَا سَائِرُ
الْصِّفَاتِ وَالْأَسْمَاءِ دَرِینِ مَرَاتِبِ فِیضِ مِی آید از ذاتیکه موسوم باسم الباطن است و ملائک
علیایا بنما صفت سواسی عنصر خاک درینجا ذکر تکلیل لسانی و صلوة نافله ترقی میدهد و توجه حضور
و عروج و نزول غنا صفت را حاصل میشود و وسعت عجیب و مناسبت بملک را علی پیدامیگرد و بلکه
بعض اوقات ملائکه کرام مبصر میشوند بعد از ان مراقبه کمالات نبوت باین لحاظ که فیض می آید
از ذات بحت که نشان کمالات نبوت بر لطیفه عنصر خاک که شی عجیب است یعنی منظر تجلی ذاتی الهی
بشیر باعث کربت نزع همین است که روح محل مفارقت محل ظهور محبوب خود را نمیتواند بگذرد و عنصر
موصوف نیستی محض در جانب آخر هستی محض فَاخْضَعُوا لَهَا أَشْيَاءَ بِأَصْدَادِهَا درینجا حضور بے حجت
حاصل میگردد و گران و طیش طلب میبانی و شوق و در میگرد و یقین کامل را نسخ میباشد حال و مقام
و معرفت ازینجا کوتاه میگردد لَیْکَ الْأَبْصَارُ بِرِجَالِهَا اِثْنَانِ شَاهِدَ کُلِّ آيَةٍ الْقَضَاءُ بِتَكْوِيفِ
بِقِیَاسِ هَمَّتْ بِالنَّاسِ بِأَبْجَانِ نَاسٍ و وصولت حصول نه و وصول عبارت از فنا کردن
خود بقلبه عشق و ذات حق پس موحده نماید که صدای تو حید بن ازان برخیز که مقام اولیا
در مقام انبیا اتباع شریع با کمال وسعت نسبت باطن و کیفی و یاس و حرمان دست میدهد این مقام مقام
انبیاست بغیر تبعیت ایشان حاصل نمیشود و با مقام توحید هیچ سروکار ندارد و که آن متعلق ولایت
و نیز درین مقام تجلی ذاتی دائمی است بے پرده شیون و اسما و صفات معامله قائم نفس نتیجه تجلی صفات
و از گذشتن کار و بار با تجلی ذات معامله این تجلی از گفت و برونست و قی و در جانی است بیانی
و ترجمانی این قدر هست که این تجلی ذاتی دائمی است لَیْکَ الْأَشْيَاءُ إِذَا تَجَلَّى لَا اسْتِثْنَاءَ لَهُ ازینجا
معلوم شد که تجلی برقی که گفته اند نه تجلی فاعلت تجلی شانی است از شیونات ذات او تعالی که اصل اسمی است
که مبداء تعین مالک است باین علاقه آینه داری صورت عارف نموده است و رنگ آن برآمده

مراقبه کمالات نبوت
دائرة کمالات نبوت

نه تجلی ذات او تعالی و کمالات رسالت و کمالات اولو الغرم و صیبت از دریا کمالات نبوت این هر
دائرة با هم مثل ابره و استرند مثل مرکز و محیط نوعی تفاوت است مرتبه دارند که بر ادلی الابصار ظاهر میشود
چون درین بحث ذکر توحیدین یعنی وجودی و شهودی در میان آمد و درین ثان فساد که ناحق را حق پندارند
بسیارند و حق را حق دانند گمان تکلیل لازم آمد که میان هر دو قسم آن حقائق حق نموده شود و این امر در کتب
چهل و بیستم جلداول حضرت امام ربانی مجید و منور الف ثانی رضی الله عنه کما ینبغی مذکور است لهذا اعتبار
ضروری آن لمخصا نقل نموده شد و بخواه توحیدیکه در شان راه این طائفه علیه را دست میدهد و دو قسم است
توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکدیگر نیست یعنی منشو مالک جزیکه نباشد و توحید
وجودی یک موجود است و انستین نیست غیر او را معدوم انگاشتن با وجود عدمیت مجال و مظاهر آن یک
پنداشتن پس توحید وجودی اقبیل علم یقین آمد و شهودی از قسم عین یقین توحید شهودی از ضروریات
این راه است چه قنای این توحید تحقق نمیشود و عین یقین بے آن میسر نمیشود زیرا که رویت یک
باستیلا و مستلزم عدم رویت ماسوای دست بخلاف توحید وجودی که نه چنین است یعنی ضروری
نیت چه علم یقین بے آن معرفت حاصل است چه علم یقین مستلزم نفی ماسوای او نیت غایه
مانی الباب مستلزم نفی علم ماسوای دست در وقت غلبه و استیلا علم آن یکدیگر متلاشخص که
یقین بوجود آفتاب پیدا کرد و استیلا باین یقین مستلزم آن نیت که تار بار آور آنوقت متفی و متفی
و اندام و قنای آفتاب و دید البته تار بار نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و درین زمان که تار بار
نمی بیند میداند که تار بار معدوم نیست بلکه میداند که هست اما مستورند و در شعشعانی آفتاب مغلوبند
و این شخص با جماعه که نفی وجود تار بار در آنوقت کنند در مقام انکار است میداند که آن معرفت غیر حق
است پس توحید وجودی که نفی ماسوای کیفیات است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ است
بخلاف شهودی که در یک دیدن هیچ مخالفت نیت مثلا در وقت طلوع آفتاب تار بار نفی کردن

و معدوم استن مخالفت واقع است اما تارها را در آن وقت نادیدن مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب است و ضعف بصیرت را اگر بصیرت را بی نور همان آفتاب مکتحل شود و وقت پیدا کند تارها را از آفتاب جدا بیند و این دید و حق یقین است پس اقوال بعضی از مشایخ که بظاهر شریعت حقه مخالفت بنمایند و توحید وجودی بعضی مردم آنها را فردوی آرند مثل قول ابن منصور الحلاج انا الحق وانی یزید البطامی سبحانی و امثال اینها ادلی و انب است که توحید شهودی فردو باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ما سوا اے حق سبحانه از نظرشان محقق شد در غلبه آن حال باین الفاظ کلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند معنی انا الحق آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند آنکه خود را می بیند و از حق میگوید این خود کفر است اینجا کس نگوید که اثبات نکردن بنفی میکند و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرت است احکام تمامها ساکت شد و در سبحانی نیز تنزیه حقیقت نه تنزیه خود که او تمامه از نظر مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمیگوید و مثال این سخنان در مقام عین یقین که مقام حیرت است بعضی را در می بیند و چون از این مقام میگذراند و یقین میرساند از امثال این کلمات تجاشی بنمایند و از حد اعتدال تجاوز نمیکردند اینجا کس نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنان که یک می میدانند یک می بینند پس از عین یقین نیز نصیب اند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی ادنی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت حکم با مرے در آن موطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود ما سوا میکند و نفی حکمی از احکام از مقوله علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام

عین یقین بهره ندارد و ارسے صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق یقین است میرسانند و در آن موطن علم و حیرت جمع میشوند و علی که بحیرت است پیش از حیرت علم یقین است اینجا بمثال واضح گردد و مثلاً شخصی در خواب بواسطه مناسبت که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید و لوازم پادشاهت در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه صورت مثالی پادشاهت را در خود دیده است فی الحقیقه پادشاهت بآن صورت شبیه هیچ مناسبت نیست که آن شود اگر چه بصورت مثالی باشد اما از آن شخص محقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهند اگر چه بکنند و عنایت خداوندی جل سلطان شامل حال او شود بآن مقام میرسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بیا آنکه که قابلیت هر نیت داشته باشد تا مرآة نشود و بدست پادشاهان نرسد از حصول جمالشان بهر نیابتی محضاً بعد از آن مراقبه کلمات رسالت یعنی فیض می آید از ذات بحت که مشارکات رسالت است بر هیات حدانی ساکن عروج و نزول و انجذاب تمام بدن را حاصل گردد تلاوت قرآن شریف کثرت یافت در کلمات ثلثه و حقائق که پیش می آیند ترقی می بخشد بعد از آن مراقبه کلمات اولوالعزم یعنی فیض می آید از ذات بحت که مشارکات رسالت اولوالعزم است بر هیات حدانی ساکن نسبت کلمات ثلثه با فوق چون نسبت ظل باصل است فی الواقع سیر در بنیاد نفس وجود است که ظل ذات بحت است در هیات حدانی فوق خود مشهود میگردد و تلاوت قرآن مجید کم از کم سه باره و اشغال اذکار اموریکه مفت اتباع سنت سینه باشد فائده عظیم می بخشد بعد از آن مراقبه حقیقت کعبه ربانی که فیض می آید از ذات بحت که مشارکات رسالت است بر هیات حدانی ساکن در بنیاد غفلت کعبه ربانی حق مشهود میگردد و هیئت عجیب بر باطن ساکن غلبه میکند و فناء بقا حاصل میشود چون که طالب متصف بحقیقت کعبه ربانی باشد نظر باطن خود می بیند که حقیقت مقدسه تمامی عالم را احاطه کرده است بعد میاید که سوا

مراقبه کلمات رسالت

دائرة کلمات رسالت

مراقبه کلمات اولوالعزم

دائرة کلمات اولوالعزم

مراقبه حقیقت کعبه ربانی

دائرة حقیقت کعبه ربانی

آن پنج شے موجود نیست بدانکه در انسان چنانکه قلب نموده عرش رحمن است جل سلطان و ظهور تلبی
او نمودن ظهور عرش است از بیت الله نیز در آن نشانه است که میانه است از زمین شمال بیکانه و بحین
سبقت یگانه ارباب این دولت بالا صاله انبیا اند علیهم الصلوات و التسلیات و تبعیت و وراثت این
بزرگواران از تیان ایشان هر که باین دولت مشرف سازند ظهور عرش هر چند فوق همه ظهور است
اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق همه ظهورات تجلیات است انجا نام تجلی ظهور برودن رنگ است
تجلیات ظهورات حکم محیط دایره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دایره است شک نیست که محیط دایره با وجود
وسعت ظل مرکز دایره است بلکه همان نقطه مرکز ظل خود را همین ساخته است رنگ صد نقطه برآمده محیط
دایره گشته است و باطن فی تعبیر نقطه تعبیر با قرب اشیا است الا انجا نقطه نیز در رنگ اثره مفقود است ظاهر
انجا محال فی نظر را در آن موطن محل و نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن دولت در رنگ ظل در
مانده است چگونه با تواضع مرغی نشانه که با عقاب و هم آشیانه به عقاب هست پیش مردم نیز مرغی در آن
حکم به حضرت امام بانی عجله و تنوالت ثانی قدرت الله سبحانه و تعالی در مقام نبی نمود و چون ان الحمد لله و
سلاّم علی خیرا و الذین اصطفوا اخوی اغری شیخ محمد طاهر بخشی استفسار نمودند که در رساله
میداد و معاد واقع است که صورت که چنانکه مسجود الیه صورت محمدی است حقیقت کعبه نیز مسجود الیه
حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوات و التسلیات ازین عبارت فصیلت حقیقت کعبه لازم می آید
بر حقیقه محمدی علی منظر با الصلوة و السلام و التخیة و حالانکه مقرر است که مقصود از خلقت عالم و عالمیان
است علیه الصلوة و السلام و آدم و آدمیان همه طفیلی و بند علیه الصلوات و السلام و کلامه لا یخلف الله
لا فلاح و لا اظهرت الترویجیه کما درو باید دانست که صورت کعبه عبارت از رنگ طلوع نیست
چرا که فرضا رنگ طلوع در میان نباشد کعبه کعبه است و مسجود و خلائق است بلکه صورت کعبه با آنکه از عالم

[illegible]

خلق است در رنگ خلق هشیامریت مبنی که از محیط حس و خیال بیرون است از عالم محسوسات است
و هیچ محسوس نه و متوجه الیه است مرثیا را و هیچ در توجه نه هستی است که لباس نبستی پوشیده است و نیستی
که بکسوت هستی خود را را نموده و حجت بی حجت و سمت بی سمت است بالجملة انصورت حقیقت
نشاع و بایست که عقل در تشخیص آن عاجز است و عقلا در تعیین آن حیران گویند مانند از عالم بچو پی و بچو پی
دارد و نشانه از بی شبهی بی منونی در دوی تعبیه است بی تاچنین نباشد شایان مسجودیت نبود
و بهترین موجودات علیه الصلوات و التسلیمات بشوق و آرزو قبله خود اختیار نفرمودند و فیله
آیات بینهات در شان آن نص قاطع است و من دخله کان امینا و حق می قرآن لوح بیت
است که کینونت خاص مرصاحب اجل شانه بادی است اطلال نسبت مجهول الکبفیه بچو پی و بچو پی
را با و لله المثل الاعلی در عالم مجاز که قطره حقیقت است بیت مبنی از مینوت است که جای قرا
در آرمگاه صاحب خانه است ارباب دل را هر چند نشگاه بسیار است و اکنه نشست و برخاست
بیشمار اما خانه خانه است که از فراحت اغیار بیگانه است و مسکن آرمگاه جانانه است اگر چه حکم حدیث
و لکن یسعی قلب عبد مؤمن گنجانش ظهور بچو پی پیدا کند لیکن نسبت بنیت که مبنی از بیوت
است از کجا پیدا کند و منع فراحت اغیار که از لوازم بیت است از کجا آرد و چون غیر و غیرت با آن
موطن مدخل نبود ناچار مسجود گاه خلایق باشد که غیره را سجده بنود و غیرت منافی مسجودیت بود محمد رسول
بجانب خود سجده بخیز نفرمودند و بجانب بیت الله بشوق و غیرت سجده نمودند و سر تقادوت را از اینجا
در باب شتان ما بین الساجد و المستجود است برادر چون شتمه از صورت کعبه معلوم نمودی انوار
نخه از حقیقت کعبه مغلطه نشود حقیقت کعبه عبارت از بچو پی واجب الوجود دست جل سلطان که گردی
از ظهور ظلیت بی راه نیافته است شایان مسجودیت و معبودیت است این حقیقت اهل سلطانها
اگر مسجود حقیقت محمدی گویند چه محمد در آید و فصلیت آن ازین چه قصور دارد و آیه حقیقت محمدی از

۱۰ در آن اثبات الله تعالى
۱۱ است
۱۲ باشد صاحب امن و پناه
۱۳ در کبر و خل شود آن که خدایا
۱۴ در یکین می بخیزم اول بنده
۱۵ مؤمن
۱۶ جدا می شود در بیان
۱۷ سجده آئند و سجده کرده شد
۱۸ بجز از این
۱۹ یعنی قلب مؤمن

حقائق سائر افراد عالم فضل است اما حقیقت کعبه معظمه از عالم نیت تا بجهت این نسبت منزه آید
 و در فضیلت و توقیف کرده شود و عجب است که تفاوت صو این دو صاحب است با حدیث و حدیث
 عقلای ذوق و نون سبب تفاوت میانان نه برده است که در مقام اعتراض مانده اند و لب طبع و تشیع کثرت
 حضرت حق سبحانه انصاف شانرا بدیده که ما فمید ملامت نکنند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا
 فِي أَمْرِنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الْعَلِيمُ الْقَوْمُ الْكَافِرِينَ انتهى و در اقصاف تام باین مقام
 نه کور خود را مسجود له تمامی عالم میاید پیش کامل اگر مناسب حال طالب میدانند تبدیل مقام میفرماید
 لیکن برای ناقص تبدیل این مقام آنوقت مناسب است که فناء در مقام حاصل شود یعنی بعد اقصاف
 و غیره نه خود را و نه مقام خود را بلکه سستی من الاشیاء را بنیاید پس آنوقت تکمیل مقام میگردد و از آن بعد
 تبدیل کرده شود اولی و انبسط است بعد از آن مراقبه حقیقت قرآن بجا نطیکه فیض می آید از ذات
 که نشاء حقیقت قرآن است بر هیات وجدانی سالک میکنند بواطن کلام الله درین مراقبه ظاهر میگردد و در
 خواندن زبان قاری حکم شجره موسوی پیدا میکند بلکه تمام بدن حکم زبان دارد و بعضی اوقات در درو
 بر باطن سالک هویدا میشود آیه کریمه اِنَّا سَنُلْقِيْكَ عَلَیْكَ قَوْلًا تَقْبَلُهُ اِنَّ اِنَّا لَنَافِلُ اَنْ نَّجْعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا
 حرف و صوت نیز بر طرف میگردد و کلام نفسی را بلا حرف و صوت بلا تقدم و تاخر کلمات میاید
 و بعد انماک در مقام تام خود را متصف بکلام نفسی میاید بلکه بجز کلام نفسی خود را نمی بیند بعد هیچ
 بنیاید و منی بیند در اینجا تکمیل تام حاصل میشود تبدیل مقام بقوتانی میاید کرد اکابر ایتلاف علیه
 مراقبه حقیقت صوم را گذارسته اند زیرا که مراقبه حقیقت قرآن آنرا متضمن است چنانچه المظهر
 حضرت امام ربانی مجدد و منور الف ثانی رضی الله عنه در مکتوبات قدسی آیات تبصریح فرموده اند
 و نیز تاضی شمار الله صاحب پانی پتی رضی الله عنه فرموده اند که حقیقت صوم در پهلوس حقیقت
 قرآن است و دایره سیف قاطع در پهلوس ولایت کبری است ظاهر سیف قاطع موجبیت از

لایزال و دائم و جاودا و باطنی و بیرون
 و در این مقام از آنکه در کلام باطنی
 و در این مقام از آنکه در کلام باطنی
 و در این مقام از آنکه در کلام باطنی

مراقبه حقیقت قرآن
 دایره حقیقت قرآن
 حید

از اسما و صفات او از قبیل ولایت کبری است چنان نفس افکاسه تمام آنجا دست دهد اندام او سیف
 قاطع شد مراقبه مستقل نیت بعد از آن مراقبه حقیقت صلو که فیض می آید از ذات بحت که نشاء
 حقیقت صلو است بر هیات وجدانی سالک در اینجا و جزو سالک را میسر میگردد و حقیقت قرآن
 و حقیقت صلو پس در صلو امری عجب رو میدید که ازین دار فانی برمی آید و در دار اخیرو داخل میشود
 و مشغول حدیث شریف اَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ بوجه کمال لا یغیر و در نیز الصلوة
 معراج المؤمنین اشاره است باین و اقرب ما بکنی ن العبد من التوب فی الصلوة
 و قسری عینی فی الصلوة تصریح همین باجراست و در غایت شتغال انماک در مقام مذکور نزد
 سالک هیچ فرق در میان عابد و معبود نمی مانده خصوصاً در سجده که فانی صرف شود پس فرق که نیست
 برایش نیست ساقط گردد و لذت این آن میدانند که میدانند چه لذت سماع و نغمه و چه ذوق و چه لذت
 هیچ در سستی ندارد و چون ندیده حقیقت را فسانه زنده در پی مَعَ اللَّهِ وَتَقْت چه عجب که باین
 اشاره باشد بیده مراقبه معبودیت صرفه که فیض می آید از ذات بحت که معبود صرف است بر هیات
 وجدانی عارف در مقام قدم کوتاه و نظر در جولان چنانچه قَفْتُ يَا حُجَّال اشاره همین باجراست
 یعنی مراتب سابقه تمام گشت مرتبه و جوب پیش می آید و قدم فوق از مرتبه حقیقت صلو صلا تاج
 نمیکند اگر میسر شود و سیر نظری زبان معنی که آنجا شود و مشاهده است یا قدم را آنجا گنجایش است
 آنجا موسی را گنجایش نیست قدم چه باشد بلکه وصولی است مجبور الکلیفیه اگر در صورت مثالیه نظر ترسم
 گشت وصول نظری میگویند و اگر بقدم وصول قدمی و الا نظر و قدم در آنحضرت جلشانه هر دو داله و خیر
 سیر قدم گاه تا حقیقت صلو است که فتماس مقام عابدیت است آن صلو است که از مراتب جوب
 براس مرتبه تنزیه صرف صادر میشود و هر سه معنی کلمه طیبیه بوجه کمال حاصل میشود یعنی لا معبود الا الله
 لا معبود الا الله لا مقصود الا الله و اینجا عبادت صلو که کار متباین است مفید میباش تا اینجا سیر

دایره حقیقت صلو

حقیقت صلو
 حقیقت صلو
 حقیقت صلو

دایره معبودیت

حقیقت صلو
 حقیقت صلو
 حقیقت صلو

حقائق آئینه تمام گشت و سیر و حقائق انبیا علیهم السلام شروع میشود و باید دانست که هر کدام از افراد محبت و اعتبار دارد و یک محبت دیگر محبوسیت ظهور کمالات محبوبیت مخصوص بحجاب سالمت صلی الله علیه و سلم و ظهور کمالات فائیه محبت خاص حضرت موسی علیه السلام و ظهور کمالات صفاتی و محبوبیت اسانی خاص ابراهیم و دیگر انبیا علیهم السلام اول شروع سیر سالک کمالات صفاتی و حقیقت ابراهیمی که مقام خلعت اشاره بانست میشود در اینجا مقابله دایره حقیقت ابراهیمی که فیض می آید از ذات بخت که نشأ حقیقت ابراهیمی است بر هیات وحدانی سالک میکنند انبیا درین مقام تابع حضرت خلیلند و جناب سرور کائنات با مرآت باقی ابراهیم حقیقا ماوراء اصول و برکات خود را تشبیه میفرمایند بصلوة ابراهیم و حقیقت ابراهیمی فی الواقع مرتبه است از مرتبه رتبه ذات جناب سرور کائنات مخمور موجودات صلی الله علیه و سلم و چون که درین عالم هنوز ظهور تام نشده بود و ارشاد میشد که مرتبه سابقه خود را نگهدارید تا باقی کثرت از دیگر کس که ذات مقدسه شمارا از کمالات برکات و مخصوص اتباع این مرتبه رفرست فافهم و لعل الله یجذبک بعد ذلک امر و بعد از ظهور تام میفرمودند انا اول ولد آدم و کاشف الحجاب و کان من سبی حیة الیه و قال الله سبحانه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام و این درین مقام مذکور کثرت در و شریعت بسیار مفید میباشد و انس خاص و خلوت با خفصا هر سالک را بحجاب باری و بالعکس حاصل میشود و بعد تمیل این مقام بوجوه این اختصاص مذکور با و حق یحی التماسی بجانب کس باقی نماند بعد سیر عار و حقیقت موسوی که محبت صرفه است شروع میشود در اینجا مقابله دایره حقیقت موسوی که فیض می آید از ذات بخت که نشأ حقیقت موسوی است بر هیات وحدانی سالک میکنند درین مقام محبت ذات مرزات خویش را جلوه گر میشد با وجود ظهور محبت ذاتی شان استغناء بی نیازی آشکار میگردد و ازین سبب بعضی کلمات از حضرت

این درین مقام مذکور کثرت در و شریعت بسیار مفید میباشد و انس خاص و خلوت با خفصا هر سالک را بحجاب باری و بالعکس حاصل میشود و بعد تمیل این مقام بوجوه این اختصاص مذکور با و حق یحی التماسی بجانب کس باقی نماند بعد سیر عار و حقیقت موسوی که محبت صرفه است شروع میشود در اینجا مقابله دایره حقیقت موسوی که فیض می آید از ذات بخت که نشأ حقیقت موسوی است بر هیات وحدانی سالک میکنند درین مقام محبت ذات مرزات خویش را جلوه گر میشد با وجود ظهور محبت ذاتی شان استغناء بی نیازی آشکار میگردد و ازین سبب بعضی کلمات از حضرت

دایره حقیقت ابراهیمی

دایره حقیقت موسوی

دایره حقیقت موسوی

موسوی علیه السلام سر زده اند که قال الله تعالی حکایت عن قوله علیه الصلوة و السلام انی هی کما هیئتک درین مقام کثرت در و شریف الله هم صلی علی محمد و آله و اصحابه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین خصوصاً علی کلکم من سبی فائده کثیره بخند ذوق این مراقبه حقیقه الحقائق که مراد از حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم که فیض می آید از ذات بخت که نشأ حقیقت محمدی است بر هیات وحدانی سالک و ذات مبارک موصوفه مقدسه متصف است با محبت و محبوبیت چنانچه از اسم مبارک که متضمن دو معنی است همین اشاره است که سید دو اسم است که هر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مسطور است فرموده او تعالی شأنه محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روح الله استمعه آمین و کدام این دو اسم را ولایت علیحه است ولایت محمدی هر چند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیه الصلوة و السلام اما آنجا محبوبیت صرف کائن نیست فرجی از نشأ محبت او و اگر چه آن مزج بالاصالة او را ثابت نباشد اما مانع مقام محبوبیت صرف کائن و ولایت احمدی از محبوبیت صرفه است که شایبه محبت ندارد این ولایت از ولایت سابق پیش قدم است و یک مرحله از مطلوب نزو کثیر و محب مرغوب تر چرا که محبوب چند آنکه در محبوبیت تمام تر بود و استغناء بی نیازی او کاملتر باشد در نظر محب زیاده تر در آید و در غایت نماید و بیشتر محب را بخود جذب سازد و شوقه و اله گردد اندر نه تنها آفریم زیبایی اوست بلکه من زنا پر دانی اوست به مراد از بلا افراط عشق است که مطلوب عاشق است سبحان الله الحمد لله اسمی است سامی که مرکب از کلمه مقدسه احد و حلقه حرف میم که از غوامض اسرار الهی است جلشانه که در عالم چون تعبیر از ان سر کنون بغیر از حلقه میم نتوان کرد اگر گنجایش میداشت حضرت حق سبحانه و تعالی بآن تعبیر میفرمود و احمد احد است که لا شریک له است و حلقه میم طوق عبودیت است که بنده را از مولی متمیز گردانیده است

دایره حقیقت محمدی

این درین مقام مذکور کثرت در و شریعت بسیار مفید میباشد و انس خاص و خلوت با خفصا هر سالک را بحجاب باری و بالعکس حاصل میشود و بعد تمیل این مقام بوجوه این اختصاص مذکور با و حق یحی التماسی بجانب کس باقی نماند بعد سیر عار و حقیقت موسوی که محبت صرفه است شروع میشود در اینجا مقابله دایره حقیقت موسوی که فیض می آید از ذات بخت که نشأ حقیقت موسوی است بر هیات وحدانی سالک میکنند درین مقام محبت ذات مرزات خویش را جلوه گر میشد با وجود ظهور محبت ذاتی شان استغناء بی نیازی آشکار میگردد و ازین سبب بعضی کلمات از حضرت

پس بنده همان حلقه میم است و لفظ احد از برای تنظیم او آمده و اظهار اختصاص نموده علیه و سلم
 آله الصلوة والسلام چه نام نیست نام آورده باشد که کرم تر بود از هر چه باشد بعد از
 هزار سال که از تاثیر می نماید اندر تغییر امور عظام معامله آن ولایت بانی ولایت کشید و ولایت
 محمدی بولایت احمدی انجامید و کار و بار از دوطوق عبودیت یک طوق رسید و بجای طوق
 نخستین حرف الف که رفته از رب است مگر گشت تا محمد احمد گشت علیه و سلم آله الصلوة
 والسلام بیانش نیست که دوطوق عبودیت عبارت از دو حلقه میم است که در اسم مبارک
 محمد صلی الله علیه و سلم اندراج یافته است تواند بود که آن دوطوق اشاره بدو تعیین او باشد که
 اذان دو تعیین حیدری بشیریت دوم تعیین روحی مکی در تعیین حیدری هر چند بواسطه عرض موت
 فتوی راه یافته و تعیین روحی قوت گرفته اما اثر آن تعیین باقی مانده بود هزار سال بولایت تا آن اثر
 نیز راکل شود و نشان آنان تعیین باقی ماند چون هزار سال آخر شد و اثر از آن تعیین
 باقی ماند و یک طوق عبودیت اذان دوطوق گشته شد و زوالی و فانی بآن طار گشت
 و الف الوهیت که از در رنگ بقا باشد توان گفت بجای آن شربت ناچار محمد احمد گشت
 و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس محمد صلی الله علیه و سلم عبارت از دو تعیین آمد و احمد
 نمایان از یک تعیین باشد پس این اسم حضرت اطلاق اقرار باشد و از عالم دور تر و چه که ولایت
 مذکور تبدیل گشت لهذا بجای او شخصی باید که انجام کار او نماید و آن مجید و الف ثانی بود
 رتبه الله علیه که کار ولایت محمدیه با وفای فیض نموده شد تا با الف ثالث و علی هذا القیاس اے
 باشاره الله و ولایت مجید و الف ثانی بعد مدت برتبه مذکور خواهد رسید که بجای او مجید و الف
 ثالث خواهد شد لیکن مجید و الف ثانی فضیلت خبری بر تمام مجید و ان الف و از دریر که مجید و الف
 خاص نامیه مناسب ولایت محمدیه بلا واسطه بوده است و دیگران بواسطه آن مجید و الف ثالث

فصل الله بقیة من لکشف الله و الفضل العظیم و نیز درین مراقبه فناء و بقا بطرز
 خاص حاصل میشود و عارف را که از احاطه تحریر بر دست و لذت می شناسی بحسنات و نجاتی و
 اتحاد خاص و نسبت با اختصاص بآن سرور پیدا میشود و توسط و تبعیت بنظر سالک از میان برخیزد
 و معلوم میشود که تابع بزرگ متبوع هر چه میگیرد از اصل میگیرد و گویا هر دو از یکجا میگیرند و محبت خاص
 بآن سرور هم پیدا میشود و چنانچه امام الطریقه حضرت امام ربانی رضی الله عنه فرموده اند که خداے
 عزوجل را بر اے آن دوست میدارم که رب محمد است و نیز در مقام جمیع امور از حرکات و سکنات
 اتباع علی وجه الکمال با سید المرسلین مرغوب میباشد باید دانست که حقیقت محمدی حقیقه الحقائق است
 و دیگر چه حقائق انبیاء چه حقائق ملائکه کرام مثل ظل است مراد او وسعت عجیب و مناسبت خاص
 با جسد مبارک پیدا میشود و در و شریف که بعد ازین بیان کرده شود فائده خاص میرساند و طریقه
 مشغولی داد اے در و شریف نیست که متوجه بطرف اقدس جناب سرور کائنات مظهر موجودات
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده نمک و مستغرق شود و در فیض و انوار لطیف مناسب مقام و سکنه تمام
 فائض میگردد که اذان در باطن سالک انشراح و انبساط عجیب پیدا میشود و مناسبت خاصه
 نیز بآن حضور پرنور ظاهر و هویدا شود و من بعد مراقبه دایره حقیقت احمدی که فیض اے آید از
 ذات بحت که نشان حقیقت احمدی است بر هیات حدانی سالک کیفیت عجیب و علو نسبت
 با شمعان انوار ظهور نماید که از بیان افزون انگشت محبوبیت درین مقام بطرز خاص حاصل میشود
 و نیز فناء و بقاے خاص نه فناء و بقاے مصلح بلکه انتقال از مرتبه محبت بطرف مرتبه عالیة محبوبیت
 ذاتیه که تعیین روحی است اول تعیین حیدری و بعد کمال تعیین هر یک کیفیت امتزاجی و جامعیت
 پیدا میشود و هر چند که جسد مبارک آن سرور حکم روح داشته باشد و قطعیه شریف فراموشن ذات متعز
 بمعراج بحبه خاص خود و رنه و صورت بقاے حکم جدیت فتن و عروج بآن مرتبه عالیة محال بود و



این امر کسی را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت حکیم الله خواستگار این امر شده اند و در حدیث
 اَرِنِي اَنْظُرَ إِلَيْكَ بِحُكْمٍ لَنْ تَرَانِي مقبول نفرمودند که اختصاص این با سید المرسلین بوده و در حدیث
 شریف اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وعلى أصحاب سيدنا
 محمد أفضل صلواتك وعدد معلو ما فيك وبارك وسلم فانه عظيم مبدء بعد ازین
 مراقبه مرتبه که فیض می آید از ذات بحت که فشار حب مرتبه است بر هیات حدانی سالک میگذراند
 علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات
 پاک ظهور آمده حب مرتبه است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف
 لَكُنَّا نَخْفِي فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ و نزد محققین صوفیایم
 کرام رضوان الله عليهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وسلم و حدیث لَوْلَا مَا أَهْلُوا
 الرُّبُوبِيَّةَ وَالْإِلَهِيَّةَ بَرِينِ مَدْنِي و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه
 در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشده و لا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ بعد ازین مراقبه
 لا تعین است که فیض می آید از ذات بحت که مبر او منزله است از تعینات بر هیات حدانی
 سالک سیر نظری هم در اینجا حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل
 در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز
 اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه به بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند سالک در اینجا
 توجیه با مریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشوند و مستغرق
 میباشند یک لمح فیض صحبت او فضیلت او را هزار سال بدیگری از ذلله فضل الله یؤتی عبده
 مَن تَشَاءُ مِمَّا يَشَاءُ اینک متنصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم خوا
 پس سخن کوتاه باید و سلام به سوال هر گاهی که سالک توجیه با مریدان خویش نمیتواند که در عروج و نزول

این مقام را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت حکیم الله خواستگار این امر شده اند و در حدیث اَرِنِي اَنْظُرَ إِلَيْكَ بِحُكْمٍ لَنْ تَرَانِي مقبول نفرمودند که اختصاص این با سید المرسلین بوده و در حدیث شریف اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وعلى أصحاب سيدنا محمد أفضل صلواتك وعدد معلو ما فيك وبارك وسلم فانه عظيم مبدء بعد ازین مراقبه مرتبه که فیض می آید از ذات بحت که فشار حب مرتبه است بر هیات حدانی سالک میگذراند علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات پاک ظهور آمده حب مرتبه است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف لَكُنَّا نَخْفِي فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ و نزد محققین صوفیایم کرام رضوان الله عليهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وسلم و حدیث لَوْلَا مَا أَهْلُوا الرُّبُوبِيَّةَ وَالْإِلَهِيَّةَ بَرِينِ مَدْنِي و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشده و لا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ بعد ازین مراقبه لا تعین است که فیض می آید از ذات بحت که مبر او منزله است از تعینات بر هیات حدانی سالک سیر نظری هم در اینجا حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه به بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند سالک در اینجا توجیه با مریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشوند و مستغرق میباشند یک لمح فیض صحبت او فضیلت او را هزار سال بدیگری از ذلله فضل الله یؤتی عبده مَن تَشَاءُ مِمَّا يَشَاءُ اینک متنصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم خوا پس سخن کوتاه باید و سلام به سوال هر گاهی که سالک توجیه با مریدان خویش نمیتواند که در عروج و نزول

دائرة حب مرت

این مقام را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت حکیم الله خواستگار این امر شده اند و در حدیث اَرِنِي اَنْظُرَ إِلَيْكَ بِحُكْمٍ لَنْ تَرَانِي مقبول نفرمودند که اختصاص این با سید المرسلین بوده و در حدیث شریف اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وعلى أصحاب سيدنا محمد أفضل صلواتك وعدد معلو ما فيك وبارك وسلم فانه عظيم مبدء بعد ازین مراقبه مرتبه که فیض می آید از ذات بحت که فشار حب مرتبه است بر هیات حدانی سالک میگذراند علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات پاک ظهور آمده حب مرتبه است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف لَكُنَّا نَخْفِي فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ و نزد محققین صوفیایم کرام رضوان الله عليهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وسلم و حدیث لَوْلَا مَا أَهْلُوا الرُّبُوبِيَّةَ وَالْإِلَهِيَّةَ بَرِينِ مَدْنِي و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشده و لا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ بعد ازین مراقبه لا تعین است که فیض می آید از ذات بحت که مبر او منزله است از تعینات بر هیات حدانی سالک سیر نظری هم در اینجا حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه به بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند سالک در اینجا توجیه با مریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشوند و مستغرق میباشند یک لمح فیض صحبت او فضیلت او را هزار سال بدیگری از ذلله فضل الله یؤتی عبده مَن تَشَاءُ مِمَّا يَشَاءُ اینک متنصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم خوا پس سخن کوتاه باید و سلام به سوال هر گاهی که سالک توجیه با مریدان خویش نمیتواند که در عروج و نزول

دائرة لا تعین

که اختیار است چگونه محقق خواهد شد که استقاده طالبین بآن مربوط است چنانچه عروج و نزول بر
 دو قسم است اختیاری و غیر اختیاری در مقامات تحتانی که صفت سالک است ثابت
 می باشد و در اینجا که تعلق بذات مطلق باشد و صوفی مستغرق و منتهک بذات موصوفه میشود و خود را
 باطلاق میاید پس عروج و نزول در اینجا با اختیار خواهد بود یعنی با اختیار و جناب باری عز اسمه هر گاه
 مناسب حال او میداند عطا فرماید و غنچه موصوفه کاملیت بین یدی الغفال است و مستغرق
 در میان عروج و نزول او یار و انبیا علیهم السلام این است که صاحب لایت مقامات عروج را
 تمام ناکرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق و انگیزه دوست توجه تمام خلق بلی دعوت نمیتواند
 کرد و صاحب نبوت عروج تمام کرده بهبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه دعوت خلق است چنانچه
 عروج کامل شده است بهبوط مثل او خواهد شد حتی که او در حرکات و سکنات ظاهری مثل عوام نظر
 صورت می بندد و چنانچه کفار در حق بنی کریم گفتند یَا أَكْلَ الطَّعَامِ وَیَمِشِي فِي الْأَسْنَانِ
 و معذرا هر گاه که خواهند عروج میفرمایند مثل شب معراج جناب رسد کائنات منفرج و باطل را براندازد
 علیه السلام وقت ملاقات بحضرت موسی علیه السلام اقع شد که درونی الحدیث فَرَضْتُ عَلَى الصَّلَاةِ
 صَلَاتِي كُلَّ يَوْمٍ فَرَجَعْتُ فَرَجْتُ يَوْمَ سَيِّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ قُلُوبِ أُمَرَاءِ بِخَمْسِينَ
 صَلَاتِي كُلَّ يَوْمٍ فَقَالَ إِنَّ أَمْرَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلَاتِي كُلَّ يَوْمٍ وَاللَّهِ قَدْ جَعَلْتُ
 قَبْلَكَ وَعَاجِزْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ لِمَا جَعَلْتُ فَارْجِعْ إِلَى سَرِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ
 لَا مَمْتَنَكَ فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ فَرَجَعْتُ
 فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ الْحَدِيثُ مَرَّ عَرُوجُ وَنَزُولُ
 از منگوه نبوت مقبوس است و نصیب کل او یار است و بهر یاب از کمالات نبوت است
 وقت عروج ماسوا سے حق نظر او می آید یعنی همه متقی شود و شئی من الاشیاء باقی نماند همچنین در حدیث

این مقام را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت حکیم الله خواستگار این امر شده اند و در حدیث اَرِنِي اَنْظُرَ إِلَيْكَ بِحُكْمٍ لَنْ تَرَانِي مقبول نفرمودند که اختصاص این با سید المرسلین بوده و در حدیث شریف اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وعلى أصحاب سيدنا محمد أفضل صلواتك وعدد معلو ما فيك وبارك وسلم فانه عظيم مبدء بعد ازین مراقبه مرتبه که فیض می آید از ذات بحت که فشار حب مرتبه است بر هیات حدانی سالک میگذراند علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات پاک ظهور آمده حب مرتبه است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف لَكُنَّا نَخْفِي فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ و نزد محققین صوفیایم کرام رضوان الله عليهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وسلم و حدیث لَوْلَا مَا أَهْلُوا الرُّبُوبِيَّةَ وَالْإِلَهِيَّةَ بَرِينِ مَدْنِي و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشده و لا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ بعد ازین مراقبه لا تعین است که فیض می آید از ذات بحت که مبر او منزله است از تعینات بر هیات حدانی سالک سیر نظری هم در اینجا حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه به بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند سالک در اینجا توجیه با مریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشوند و مستغرق میباشند یک لمح فیض صحبت او فضیلت او را هزار سال بدیگری از ذلله فضل الله یؤتی عبده مَن تَشَاءُ مِمَّا يَشَاءُ اینک متنصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم خوا پس سخن کوتاه باید و سلام به سوال هر گاهی که سالک توجیه با مریدان خویش نمیتواند که در عروج و نزول

این مقام را از خواص حاصل نشده است چنانچه حضرت حکیم الله خواستگار این امر شده اند و در حدیث اَرِنِي اَنْظُرَ إِلَيْكَ بِحُكْمٍ لَنْ تَرَانِي مقبول نفرمودند که اختصاص این با سید المرسلین بوده و در حدیث شریف اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وعلى أصحاب سيدنا محمد أفضل صلواتك وعدد معلو ما فيك وبارك وسلم فانه عظيم مبدء بعد ازین مراقبه مرتبه که فیض می آید از ذات بحت که فشار حب مرتبه است بر هیات حدانی سالک میگذراند علو و برتری در اینجا لازم است که این را قریب از ذات مطلق و لا تعین است و آن شئی که اول از ذات پاک ظهور آمده حب مرتبه است که فشار ظهور و مبداء خلق مخلوقات است چنانچه در حدیث شریف لَكُنَّا نَخْفِي فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ و نزد محققین صوفیایم کرام رضوان الله عليهم همین حقیقت محمدیه است صلی الله علیه وسلم و حدیث لَوْلَا مَا أَهْلُوا الرُّبُوبِيَّةَ وَالْإِلَهِيَّةَ بَرِينِ مَدْنِي و آنچه در حقائق سابقه گذشت نظر این مقام بوده است آنچه در اینجا کشوف و مشهود می باشد بطور اصل فاشده و لا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ بعد ازین مراقبه لا تعین است که فیض می آید از ذات بحت که مبر او منزله است از تعینات بر هیات حدانی سالک سیر نظری هم در اینجا حیران و سرگردان گاه می باشد و گاه سقوط محض عارف کامل در اینجا حالت عجیب پیدا میشود نسبت خود را فراموش میکند و از دیگران پرسد که آیا درین چیز اثری از نسبت معلوم میشود یا نه و گاه به بنام خدا اشتغال کرده بودم و اینهم مانند سالک در اینجا توجیه با مریدان خویش نمیتوان بلکه قاعده همین است که مخلصان بجانب او توجه میشوند و مستغرق میباشند یک لمح فیض صحبت او فضیلت او را هزار سال بدیگری از ذلله فضل الله یؤتی عبده مَن تَشَاءُ مِمَّا يَشَاءُ اینک متنصف شده اند باین صفات مرتبه حکم عقدا دارند و در اینجا حال بختی هم خوا پس سخن کوتاه باید و سلام به سوال هر گاهی که سالک توجیه با مریدان خویش نمیتواند که در عروج و نزول

تذکره باشد یعنی قطع نظر از عروج باشد گویا گاهی این امر متصف نشده و آخر و حق انا ان الحمد
لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لکی لآ ان هدانا الله لقد جاءت
رسول سریتنا بالحقیق و علم مقصد دوم در بیان الفاظ که دائرند در میان صوفیه علیهم الرضوان {
چونکه بنام مسائل هر علم و فهم مطالب و دقائق آن منبست بر اصطلاحات خاص که اهل آن
علم مقرر نموده اند بنا بر علیه براس هر طائفه از علما الفاظی که استعمال میکنند برای تحصیل اغراض
خود چون انکشاف و فهم و افهام مطالب و دقائق بمخاطب بقصد تسهیل بر وقوف معانی عند الاطلاق
پس نزد طائفه صوفیه هم الفاظی که استعمال میکنند نمیبایستیم برای کشف معانی و نیز
مقصود باشد که معانی الفاظ ایشان را بجانب مخفی باشد بحیث غیرت براسرا از خویش
که و دلایت نهاده است جل جلاله در قلوب ایشان تا بر اهل شایع نگردد پس چند الفاظ اصطلاحیه
ضروری نیز در معرض بیان می آیم تا که طالب را در سلوک طریق و در فهم انواع فیوض لطائف غمزه
و معرفه احوال قلب و نفس و تمیز در میان حالات نفس و قلب و ادراک حال و مقام و کیفیات باطن
که مناسب هر مقام است لطافت و سیرنگی که مخصوص بعض مقامات است بصیرة تامه حاصل گردد
و فی الحکله مدد و معاون او باشد و من الله التوفیق التوفیق بالتوفیق بدانکه در توضیح المذاهب میگوید یا انصرون
در لغت صوف پوشتین است و این اثر زهد و ترک دنیا است و در اصطلاحات اهل عرفان بکثرت
کردن دست از محبت ماسوی الله و آراسته کردن ظاهر است من حیث العمل و الاعتقاد و باطن
و در بودن از منہیات و مواعظ نمودن بفرموده رسول خدا صلی الله علیه و سلم و قیل هو کشفیه
القلب عن مرقفه البریه و مفارقة الخلایق الطبیعیة و اخفاء الصفات الشبییه
و محابته الدعای النفسانیة و متارکة الصفات الرغسانیة و التعلق بالعلم
الحقیقیة و استعمال ما هو اولى علی السوء مدلیة و التضرع لجمیع الاله و التوکل فانه

[illegible]

عَلَى الْحَقِيقَةِ وَاتِّبَاعُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الشَّرِيعَةِ الصَّوْفِي بِالضَّمِّ وَكُونَ
الْوَادِعِ دَرَكِ اَهْلِ تَصَوُّفٍ شَخْصِيًّا رَاكُونِيْدَةً فَاَنِيْ مَبْقِيَّةً وَبَاَقِيْ بَقِيَّةً وَبَاَقِيْ بَقِيَّةً وَبَاَقِيْ بَقِيَّةً
وَمُتَّصِلٌ بِحَقِيقَةِ الْحَقَائِقِ كُشْتِةً بِأَشَدِّ قِيلِ صَوْفِيٍّ أَنْتَ كَمَا دَلَّ عَلَى خُودِ رَاصِفَاتِ كُودَانِيْدَةٍ
بِأَشَدِّ مَرْدَاةٍ رَاغُورِجِلِ فِرْدَاةٍ دِيْكَرِ رَاخُوَاهِ قِيلِ الصَّوْفِي كَانُ بَاَنُ اے
كَانُ بَقِيَّةً وَبَاَنُ اَزْخَلَقَ قَالَ الْحَبِيْبُ الصُّوْفِيَّةُ هُمُ الْقَائِمُونَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى بِحَيْثُ لَا يَعْلَمُ
قِيَامَهُمْ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى وَقَالَ السَّهْلُ التَّسْتَرِيْحِيُّ التَّصَوُّفُ الْقِيَامُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى بِحَيْثُ
لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُ اللَّهِ تَعَالَى وَقَالَ الْحَبِيْبُ أَيْضًا الصُّوْفِي كَالْأَرْضِ يَفْنَى مِثْلَ زَمِيْنٍ سَتِ
دُرُتَوَاضِعٍ وَفُرُتَنِيْ اِنْمِمْ تَعْرِفِيَا صَوْفِي مَبَايِنِ كِيْدِ كِيْرُ نَسِيْتِنْدَ مَلِكِهِ مِمَّا فَرِاقِ هَسْتَنَدِ الطَّرِيقَةِ
اصْطِلَاحِ صَوْفِيَّةٍ عِبَارَتِ اَزْ سِيْرَةِ مَصْطَفَوِيَّةٍ كَمَا مَخْصُصِ سَتِ لِبَكَارِكَ اِلَى اللَّهِ وَبِاللَّهِ فِي اللَّهِ
اَزْ قَطْعِ مَنَازِلِ وَتَرْقِيٍّ دَر مَقَامَاتِ وَدَر مَجْمَعِ السُّلُوكِ مِيْغَرَايِدِ كَمَا شَرِيعَتِ نَكَاةً اَشْتَرَنِ مَعَالِمَاتِ
وَطَرِيقَةِ تَرْكِيَّةٍ بِاطْنِ اَزْ خُصَالِ ذَمِيْمَةٍ وَكَدُورَاتِ بَشَرِيَّةٍ وَفِي رِسَالَةِ الْقَشِيْرِي الشَّرِيعَةِ اَلْاَزْمَا
الْعُبُودِيَّةِ وَالحَقِيقَةِ مَشَاهِدَةِ الرَّبِّ بِيَّةٍ وَكُلِّ شَرِيعَةٍ غَيْرِ مَوْيِدَةٍ بِالْحَقِيقَةِ فَغَيْرِ
مَقْبُولَةٍ وَكُلِّ حَقِيقَةٍ غَيْرِ مَوْيِدَةٍ الشَّرِيعَةِ فَغَيْرِ مَحْصُولَةٍ اِذَا الْحَقِيقَةُ لَا تَحْصُلُ
إِلَّا بِالشَّرِيعَةِ وَمُحَقَّقِ أَنْتَ كَمَا حَقِيقَةُ عِبَارَتِ اَزْ حَقِيقَةِ شَرِيعَةٍ سَتِ نَهْ اَكْمَلَةِ حَقِيقَةِ اَزْ شَرِيعَةٍ جَدِ
وَطَرِيقَتِ عِبَارَتِ اَزْ طَرِيقِ وَصُولِ سَتِ بِحَقِيقَةِ شَرِيعَةٍ نَهْ اَعْرَ مَبَايِنِ اَزْ شَرِيعَةٍ وَحَقِيقَةٍ بِسُپَرِشِ
اَزْ تَحْقِيقِ حَقِيقَةِ شَرِيعَةٍ حَصُولِ صُورَةِ شَرِيعَةٍ سَتِ نَقْطَةِ حَصُولِ شَرِيعَةٍ وَحَقِيقَةٍ وَرَقَامِ اَلْاِيْمَانِ نَفْسِ
اَسْتِ وَحَقِ اَلْاِيْمَانِ الْمَقْصُودِ شَرِيعَةٍ وَحَقِيقَةٍ هِيْنَ كِيْدِ اِنْدَسَرَقِ اَجَالِ تَفْصِيْلِ سَتِ اَسْتِ لَالِ
وَكَشَفِ اَسْتِ وَغَيْبِ وَشَهَادَةِ اَحْكَامِ وَعِلْمِيَّةِ بِمُوجِبِ شَرِيعَةٍ غَرَامِيْمِ وَمَعْلُومِ شَدَّةً اَزْ تَحْقِيقِ
حَقِيقَةِ حَقِ اَلْاِيْمَانِ هِيْنَ اَحْكَامِ وَعِلْمِ تَفْصِيْلِ مَنَكَشَفِ مِيْكَرْدَنْدِ وَازْ غَيْبِ اَشْهَادَتِ مِيْ اِنْدَسَرَقِ

[illegible]

میباشد و هیچ چیز از اعمال صالحه ترک نکند و مشرب ایشان همیشه معنی اخلاص است و این طایفه
 هر چند عزیز است لیکن هنوز بسبب حجاب جو و بشری در قلوب ایشان انگشت نام نیافته اند
 از جمال توحید محجوب مانده اند چه در اخلاص اعمال خود نظر دل بخود باقیست و کمال نیست
 که خود را نه بنده و نه داند و متغیر ذات باشد صوفیه را جذب به عنایت از لی از وجود پرورداخته و چنان
 خلعت دانانیت از دیده شهو بر انداخته و میرتبه رسانیده که خود را و خلق را منی بنده پس ملائیکه
 مخلص کبرلام اند و صوفیه مخلص مستح لام یعنی ملائیکه اعمال خود را خالص می سازند از شائبه ریا
 و صوفیه را حق تعالی خالص میگرداند بخصله که حق تعالی را باشد نه غیر او را اما در طایفه اند که
 هنوز ایمان و ايقان حقیقه آخرت و جمال عقبی را مشاهده کنند و دنیا را بمقابله عقبی قبیح شمرند و از
 مقتضیات نفس بکلی اعراض نمایند و مقصود جمال اخروی دارند اما عباد طایفه اند که پیوسته
 فرائض و نوافل و وظائف مداومت نمایند از برای ثواب اخروی جماعتی که در تحریف نظر حق
 میالایند و زیاده بنمایند و اکثر سعی ایشان در تحریف رسوم و عادات اطلاق از قیود آداب مخالطات بود
 سرایه حال جز فراغ خاطر و طیب قلب نبود و ترسم بر سوم زهاد و عباد از ایشان صورت نه بند
 و اکثر نوافل و طاعات ننمایند و خبر برادری فرائض مواظبت ننمایند و جمیع استکثار را بابت نبوی
 بایشان منسوب باشد و طبیعت قلب قانع و طلب فرید احوال ننمایند ایشان را قلند به خوانند و این طایفه
 جهت عدم ریا با ملائیکه مشابه دارند فرق میان ایشان و ملائیکه آنست که ملائیکه جمیع نوافل و طاعات
 متک جوبند لیکن آنرا از نظر خلق پنهان دارند اما قلند ریه از حد فرائض و رنگد رند و باطن را و اخلاص
 اعمال مقید نشوند اما طایفه که درین زمان بنام قلندری موسوم اند در ریه اسلام از گردن برداشته
 و از اوصاف مذکوره خالی اند این اسم برایشان عاریت است ایشان را خوشی گفتن لائق است
 انتی این بیان را چندان حاجت نبود مگر برای بصیرت فی الحکله مفید بود اکنون مناصب را

۱ لیکنیم بدانکه برای کمال تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات و التسلیات مناصب اند از انجمله
 ۱- مقام جمیع خالق عالم بذات او وابسته باشد و مدار هستی تمام عالم بر ذات او منوط و برست
 که جمیع عوالم عرض او قطب غوث و فردو ابدال و غیره نائب و پیشکار او و بنده خلیفه اکمل ذات واجب الوجود
 است و قبله توجیه هر فرد از ذرات عالم مایه او از بقیه طینت رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد
 ۲- کار جهان بر سر و دین بر رضای او و در دست او است بختی نه چرخ را مهارت بر حلقه خاکدن
 روانست حکم او چون جاده و صحاری و چون موج در بحار و چون دریا دریا خدا که فضل الله یوتی فی من یشاء و الله
 ذو الفضل العظیم و مجد و مانه بعد از صد سال با کمال باشد که در آن صد سال فیض و هدایت
 کسی را که نصیب شود بطیف او و بواسطه آن مجد و باشد و مستفیضان خواه غوث باشد و قطب غیر
 مجد و الف در هر سال یک کس باشد که همه اولیا مع مجد و ان مانه بواسطه او فیضیاب از ذات میبد
 فیاض باشد خواه کسی را کفایتش معلوم شود یا نه زیرا که عاده الله جاریست که بعد از هر سال
 پیغمبر اولو الغرم ظهور پذیرد که دین الهی را بطریقه جدید رواج دهد مگر درین امت با وجود انقطاع
 سلسله نبوت و رسالت انقطاع تبدیل و نسخ همچنین غریب الوجودی را قدرت افتاد که علوم و معانی
 حضرت سر و کائنات را صلی الله علیه و سلم به تبعیت آن سرور و وارث شده و تازه کند و کمالی و علو میکه
 به ذات بخت متعلق اند بران ظاهر شوند آن مجد و الف ثانی اند رضی الله عنه و چون کمال تابعان
 به تبعیت او کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را منصب امامت سرفراز می سازند و بعضی را
 بمجد و حصول آن کمال اکتفا میفرمایند و این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابرند تفاوت
 در منصب عدم منصب است و در امور یک تعلق بآن منصب دارند و چون کمال تابعان کمالات است
 کبری را تمام کنند بعضی را منصب خلافت مشرف سازند اگر صاحب منصب باشد و بعضی را
 بمجد و حصول آن کمال اکتفا نمایند این هر دو منصب تعلق کمالات اصلیه دارند و در کمالات ظلمیه

این فصل خلاصه است بعد از آنکه در این کتاب صاحب غنی زیارت

مناسب منصب است منصب قطب ارشاد و مناسب منصب خلافت منصب قطب
مدار گویا این دو مقام که در تحت اند اطلاق آن دو مقام که در فوق اند و نزد حضرت امام
ربانی قیوم زمانی غوث غیر قطب مدار است بلکه مدد معاون روزگار اوست قطب مدار
و بعضی امور از دوسه مدد خواهد و در منصب مناسب ابدال نیز اذراخل است و قطب را باعتبار
اعوان و انصار نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب بمنزله دست و پا و دیند
همین قطب مدار قطب ابدال است حضرت امام ربانی قطب زمانی در معرفت میفرمایند که
قطب ابدال واسطه وصول فیوض است که بوجو د عالم و بقای آن تعلق دارد و قطب ارشاد
واسطه حصول فیوض است که بارشاد عالم و هدایت مخلوق تعلق دارد پس تخلیق و تزیین
و ازاله بلیات و رفع امراض و حصول عافیت و صحت منوط فیوض مخصوص قطب ابدال است
و امان و هدایت و توفیق حسنات و انابت از سیئات نتیجه فیوض قطب ارشاد و قطب ابدال
در همه وقت در کار است و خلوع عالم از دوسه متصور نیست که نظام عالم بوسه مربوط است اگر یکی
از افراد این قطب میرود و دیگر برابر جای او نصب کنند اما قطب ارشاد لازم نیست که در همه وقت
کائن بود و وقتی باشد که عالم همه از ایمان و هدایت بالکل خالی بود و تفاوت بحسب کمال
در افراد این اقطاب باین بعد ان وصول الی درجه کمالیه و فردا کمال از اقطاب ارشاد
بر قدم خاتم الرسل است علیه وعلیه من الصلوات و التسلیات و کمال ذلك الفرد و مطابقت
لکماله صلی الله علیه و سلم و اما الفراق بینهما بالاکماله و التبعیه لا عن
جمع اقسام و لایست از دوسه قیام دارد و علی هذا القیاس بر هر مقام قطب است بر کمال حفظ آن مقام
خواه در آن مومنان باشند یا کافران چون قطب ارشاد ترقی کند بمقام فردانیت رسد
فردانیت آنکه او را مراد نباشد مراد او همه مراد حق باشد و قطب ابدال رئیس جمیع ابدال باشد

این در کتاب است
در باب اول
کمال ابدال
در بیان آن که در دوسه
در بیان آن که در دوسه

ازین جهت همه جا تصرف میکند البته صاحب مناسب علم صاحب علم ابدال باشد قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم بدکاه امتی اربعون رجلا اثنا عشر بالشیام و ثمان
و عشرون بالعراق و لطف اشرفی میگوید حضرت سالت بنی الله علیه و سلم عالم را دو قسم
کرده نصف شرقی و نصف غربی و از عراق نصف شرقی خواسته چنانچه خراسان و هند و چین
و ترکستان و سائر بلاد شرقیه در عراق داخلند و از شام نصف غربی خواسته چون شام و مصر
و سائر بلاد غربیه پس فیض این چهل تن مذکور بر تمام عالم سارست الله تعالی ایشان را قوت دهد
که هر جا خواهند بطی الارض میرودند مولوی عبدالغفور در حاشیه نجات می آر و لفظ ابدال در عرف
صوفیه مشترک لفظی است تارة اطلاق کنند بر جمع که تبدیل کرده اند صفات ذمیه بصفات حمیده
و عدد و ایشان منحصر نیست و تارة اطلاق کنند بر عدد دوسه معین بر تقدیر اطلاق بر عدد دوسه معین
بر چهل تن اطلاق کنند چنانکه گذشت و بعضی بر هفت اطلاق کنند ازین بعضی بعضی بر آنند که
او تا دوازده ابدال خارجند و بعضی گویند او تا دوازده ابدال اند و دوازده ابدال اما مانند و یکی ازین
هفت قطب ابدال و این هفت تن را ابدال از ان گویند که چون یکی ازینها برود و دیگری که
بحسب مرتبه از فرد تر بود و بجای او نشیند و حفظ مرتبه او کند و سیر و سلوک عبارت از حرکت
علیه است که از علم اسفل بعلم اعلی میرود و از ان اعلی باعلاسه دیگر تا منتهی شود و بعلم واجب تعالی
بعد طے علوم الممكنات کلمات و زوال آن با سیر یا اینجالت را بقا تغییر میکنند و سیر فی الله تعالی
از حرکت علیه است در مراتب و حجب از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تزیینات
حتی که منتهی شود لمبرته که از هیچ عبارت تغییر نمیدهند و اندک در مشار الیه هم نمیشود نیست موسوم به
و نا معلوم بجنایته و نه در ادراک بد که آید این سیر موسوم بقیاس است و سیر فی الله تعالی عبارت
از حرکت علیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و از اسفل باسفل دیگر حتی که رجوع کند

در است من ابدال است و در آن که در دوسه

امر مساوی است حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن الجامی قدس الله تعالی سره السامی
 در شرح لمعات میفرماید در بیان ایک بیت ۵ اسی دوست ترا بر مکان من جستم و هر دم
 خیرت ازین دآن من جستم که این بیت اشاره بشا هه آفاقی است که مفید علم الیقین است
 و این شهو و آفاقی چون از مقصود خبر نمیدهد و حضور آن منی بخشد الا بالآثار والعلامات چنانکه
 دو دو حرارت مفید حضور آتش نیستند الا بالاستدلال و بالآثار والعلامات لاجرم از دایره
 علم می برآید و مفید عین الیقین نمی شود عین الیقین عبارت از شهو و عید است مرحق سبحانه را
 بعد از تفرع حجاب یقین ۵ و این شهو و نزد این طائفه علیه تدس الله تعالی اسرار هم معتبر است
 با دراک سبط و این ادراک عامه را حاصل است لیکن فرق آنست که خواص را وجود غیر حق سبحانه
 فزاحم آگاه هی نیست و دیده شهو و شان بسحق سبحانه مشهوده عوام را بخلاف آنست و این
 ادراک منافی علم است که آنجا همه حیرت چنانکه علم منافی این شهو و دست عین حجاب آن
 علم است کما ذکره الشیخ الاکبر رضی الله عنه فی کتاب المحب علم الیقین حجاب عین الیقین
 و عین الیقین حجاب علم الیقین حق الیقین عبارت از شهو و دست جلثانه با و تعلی و
 یافتن او را سبحانه عین خود و این در بقا با الله صورت نمیدهد که بعد از تحقیق بقا حقیقی حق
 سبحانه او را از نزد خود بوجود موهوب حقانی شرف گرداند از سر حال و بنجودی مضج و افاقه بخشد
 آنجا علم و عین حجاب یکدیگر نیاشد و عین شهو و عالم است و عین علم شاهد و این یقین که آنرا
 عین حق میدانند درین مرتبه نه یقین کونیت چه اثر از آن مانده است بلکه حقانی است که
 نزد اکابر موهوب بوجود موهوب حقانی است کما ترنیه و آنکه در باب تجلیات صورتی تعینات و
 صورت خود را حق میدانند تعینات کونی است که قبا بان راه نیافته و این منسرق چون و بعضی
 متوسطان راه مخفی شده است خیال کرده اند که در حق الیقین نیز همین تعینات کونی را حق میدانند

علم الیقین برده عین الیقین
 است و عین الیقین برده علم
 الیقین است ۱۱

و این جل منجر با کابر قدس الله تعالی اسرار هم گشته است و گمان برده اند که این حق الیقین ما را
 در قدم اول که تجلی صورت است و تغییر از ان بکشف ملکوت میکند حاصل میشود و الا عیان الثابت
 اسی از اسما ۵ باری تعالی که مبدا تعین و قیوم و رب سالک است او را عین ثابته او گویند
 یعنی منتها ۵ سیر سالک همان اسم است که مبدا تعین است و بعد از وصول بعین ثابته
 خود سیر او در همان عین ثابته است زیرا که آن مشتمل است بر شیوات لای الهی نهایت و این سیر
 سیر فی الله گویند زیرا که تعین علمی او یعنی است که از مرتبه جمع و صفاتی که او مشتمل بر آنست صفاتی
 الهی نه کونی پس فی الحقیقه سیر فی الله باشد کفر طریقت و حقیقت در شریعت چنانچه کفر و اسلام
 در طریقه نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر شرارت و نقص است اسلام
 در طریقت نیز کفر طریقت نقص است اسلام طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که
 محل استتار است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است چه مشهود سالک در مایه
 جمیده و در ذلیله جال و وحدت محبوب است پس خیر و شر و کمال و نقص را بر منظر ظلال آن حد
 نمی یابد لاجرم انکار که ناشی از تمیز است و حق او معدوم ناچار همه در مقام صلح است و همه را
 بر صراط مستقیم میاید باین آیه کریمه ترنم مینماید قَامِرٌ ذَا بَلَدٍ اَلَا هُوَ اَخَذَ بِنَاصِيَتِهَآ اِنَّ رَبِّي عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ
 مُّسْتَقِيمٌ و گاهی منظر را عین ظاهر و نه خلق را حق ۵ انکار و مریوب را عین رب میاند
 اینهمه گلهاست که از مرتبه جمع شگفت حسین منصو در مقام میگوید کفرت یدین الله و الکفر
 لدی و عند المسلمین بلیغ این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد و هر چند کافر شر
 مرد و دست و مستحق عذاب و کافر طریقت مقبوست و مستوجب درجات چه این کفر طریقت از
 استیلا و غلبه محبت محبوب حقیقی نشی نشد است غیر محبوب همه را فراموش ساخته پس بول
 و آن کفر از استیلا ۵ جل و قمر پیدا گشته ناچار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق

علم الیقین برده عین الیقین
 است و عین الیقین برده علم
 الیقین است ۱۱

بعد از جمع که موطن تمیز است حق از باطل و خیر و شر اینها تمیز این اسلام طریقت را با اسلام
 شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت اتحاد و این اسلام
 پیدا میکند لکن هر دو اسلام اسلام شریعتند فرق در میان اینها بنظم هر شریعت باطن شریعت
 و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلند تر است
 هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت است و ادون است که آسان نسبت بعرض آفرین
 لیک پس عالی است پیش خاک تو بود و از مشایخ کسیکه شیطیات تکلم نموده است و سخنان معانی
 ظاهر شریعت گفته هم در مقام کفر طریقت بوده که موطن کفر و بی تمیزی است و بزرگان که
 بدولت اسلام طریقت مشرف گشته اند از امثال این سخنها پاک و میراند و بظاهر و باطن اقتدا
 بنیاد دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و التسلیات پس واضح گشت شخصیکه بوصول
 این حال و وصول بدرجه کمال کفر طریقت باین سخنها تکلم نماید و همه را بر حق و صراط مستقیم نداند
 و تمیز باطل از حق نمی نماید از زنا و قه و ملاحده است که مقصودش ابطال شریعت است و مطلوب
 رفع دعوات انبیا که رحمت عالمیاند علیهم الصلوات و التسلیات پس این کلمات از حق هم صاف
 شوند و از مبطل حق را آب حیات و مبطل را سم قاتل در رنگ بار نیل که نبی اسرائیل را آب خشکوار
 بوده و قطبیا از خون ناگوار این مقام منزله الاقدام است جم غفیر از اهل اسلام تقلید سخنان اکابر
 در باب صراط مستقیم مخرف گشته و دین خود را بر باد داده اند نه استند که قبول این سخنان
 مشروط بشرا فطرت است که در باب سکر موجود و در ایشان منقود و معظم این شرائط نسیان با سواقی است
 سبانه که دلیران قبول است امتیاز حق از مبطل استقامت بر شریعت است عدم استقامت بر شریعت
 آنکه حق است باز نمیزد بازرگان با قصد رکعت نماز تا فله ادا میکرد و طعنا میکرد از دست ظلمه می رسید
 اگر چه از وجه حلال بوده نمیزد و آنکه مبطل است ایمان احکام شرعی بر او چون کوه قاف گران

ای که بر علیه کبر علی المشرکین مانند عو صمیر الیه نشان حال شان رتبا ایتام است لکن
 رحمة و هو کنا من امیرنا رشد المقام ما یحقق به العبد و یصف به بیعت مقام
 آنست که صاحب آن بان محقق باشد و متصف باشد و هر گاهی که خواهد نبرع تصرف کن
 برسد و بفرض طلب در آن محقق شود پس مقام هر کس موضع اقامت اوست باین تصرف
 و طلب و شرط او آنکه تا انصاف او بان مقام کما یغنی و فکله او در آن مقام نشود و ترقی بقام
 عالی از آن مترتب نگردد و احوال حالتی که دارد و شود بر سالک بغیر قصد و اراده و بغیر کتاب او
 از طرب و حزن و لبط و قبض و شوق و از عاج و همیت و غیره پس سرق در میان مقام حال
 اینکه احوال مواهب است و مقام مکاسب صاحب احوال ترقی میکند از حال خود و صاحب
 مقام تنگن باشد و مقام الفراق فراق مرتبه است که منسوب باشد باین عبارت است از تیان
 در میان خیر و شر و نقص و کمال و عابد و معبود و اعمال صالحه و غیر صالحه و ایتان آنها که بقصد ارا
 از سالک صادر شوند اجمع عبارت است از آن مرتبه که مسلوب باشد از سالک قیاز در میان
 شر و نقص و کمال و عابد و معبود و ایتان اعمال صالحه و غیر صالحه بقصد و اراده با کسر مقام
 صلح بودن بسبب در و تجلیات صفاتی و شیونیه که مقدمه قیاست این مقام قیاس
 سیرالی الله معرفت این مقام حیرت هر چه داند از حق داند و هر چه بنید از حق بنید جمع اجمع مرتبه
 اعلی است از جمع که در آن علم و ادراک فکله خود در حق که سالک راست هم نماند یعنی در بنیقام علم حق
 سالک بخود منقود باشد بالکلیه در ذات از راه اسمی که قیوم اوست هیچ تعین از تعینات کونی
 فطرش نباشد و غیر مرتبه هیچ تصرف از سالک باقی نماند و در با وی النظر هر چه از و صد در یاد از
 تصرفات حق است سبانه سالک در بنیگاه المیت بین یدی الغسل است این بنیگاه
 تمام تعبیر کنند و سیر فی الله گویند و بعد از این اگر فضل از و متعال مدوگار او باشد حلقه غریزه

اینها را که در این کتاب
 از اینها که در این کتاب
 از اینها که در این کتاب

کار پاکان را قیاس از خود گیرند گرچه باشد در نوشتن شیرین آن خیالات که دوام او بیست
 عکس هر دو این بستان خداست و رسیدن بمقام ولایت بغیر حصول مقامات عشره که توبه
 و انابت از هر دو قناعت و درع و صبر و شکر و توکل و تسلیم و رضا است متصور نیست خواه بالا جمال
 باشد چنانچه در طریقه انقیاد نقیضند به مجذوبه قدس الله اسرارها که درین خاندان نسبت
 اجمالی جذبی است یا تفصیلی کما فی السلاسل الاخره که سیر در اینجا تفصیلی و سلوکی است شش تن
 مابین الخد ب و السلوک کما قال الامام العارف الربانی القیوم الترمذی فی المعراج
 و المنی ر ل لا لاف السانی فی معرفه من تعارفه سالک مجذوب در معرفت بر مجذوب
 سالک مرتبتی دارد و در محبت عکس آن چرا که مجذوب سالک مربی او الله سبحانه است
 من اول الامر الی اخره تربیت کرده او را محبت خاص و جذب نموده بطرف جناب خود پس بعبادت
 کامله و مراد از معرفت معرفت است متعلق است بتجلیات افعالیه یعنی معرفت اشیا و کونیه
 و متعلق است بصفات اضافیه الهیه اما معرفتی که متعلق است بذاته تعالی و آن عبارت
 از جمل و معرفتی که متعلق است بصفات سلویه تربیه و آن شمل است بمرتبه معرفتی که متعلق
 است بصفات ذاتیه موجوده متعلق است بشیونات ذاتیه اعتباریه پس مجذوب سالک حق
 با خدا و اولی است بفاصلیهها لیکن معارفی که متعلق اند بمقامات عشره من الزهد و التوکل و الصبر
 و الرضا و غیره پس سالک مجذوب احری است بتفصیل آن زیرا که آن قطع کرده این مقامات را
 تفصیلا و عبور نموده ترتیب قافیه هر مقام بتفصیلی میداند که نمیداند آنرا مجذوب سالک چرا که
 رسیده است باین مقامات اجمالا و حاصل نموده زبده هر مقام و خلاصه آن سالک باعتبار
 ظاهر و صورت اتم است درین مقامات و مجذوب سالک باعتبار زبده و خلاصه اتم است
 و درینها انداز اطن عوام که ناظرند بظاهر و صورت اولی اتم است ثانوی در مقام زهد توکل و غیره

و نمیدانند که در ثانی وجود و رغبت منافی زهد نیست و همچنین تعلق با سبب منافات توکل ندارد و
 وجود و کراهیه مانع تمامیه رضا نیست چرا که رغبت او بالله است سبحانه و همچنین تعلق او
 با سبب بالله است جل سلطانه ذکره بالله عز و جل است با وجود این اوصاف خالص است
 الله سبحانه و تعالی رغبت نمیکند در دنیا مثلاً مگر برضای او سبحانه لا بغیره و اگر رغبت میکند
 باشاره نفس پس نفس و فانی است در حق پس این رغبت او فی الحقیقه لاجل رب اوست جل سلطانه
 هشتم یادداشت عبارتست از توجیه صرف مجرد از الفاظ و تخیلات و حضور رب غیب یعنی
 حضور دوام ذات حضرت است تعالی و تقدس بے تحمل حجب شیون و اعتبار اتم حق است
 که این توجیه حاصل نمیشود مگر بعد قنای اتم و بقای اتم احوال و قوف عدل عبارت از
 رعایت نمودن حد و طاق است در نفی و اثبات و قوف قلبی عبارت از توجیه بسوئی قلبیه که
 زیر پستان چپ بفاصله دو انگشت واقع است و حکمتین توجیه مانند حکمت در مراعات ضرب
 است نزدیک خاندان جیلانیه خاتمه در بیان بر خیز از حالات و اوقات کرامت است
 آن روح مجسم درایت نفس مکرم و ولایت شمع شبتان هدایت بحر موج افاضت افادت هادی
 راه شریعت و حقیقت محرم راز خلوتخانه کنت کثر مخفی و اقف اسرار سر پرده کنت بطلیم
 علی وصال قسیم از واق و حال مقدمه بحسب جاهل و فی الله یکیه تاز معرفت کتلی فی سبیل
 ساقی صبا بے محبت و اخلاص چاشنی فرمای الطاف خاص الخاص نظارگی تماشا بے
 جبر و تنقاس هوای لاهوت مقام شناس قاب تو سین مخدوم عالم مراد غظم پیر و مرشد
حضرت مولانا محمد ارشاد حسین قدس الله تعالی سره الا قدس
 بر بان قلم حواله میر و اگرچه حالات شریفه و مقامات رفیعہ خدام عالیشان از انداز نطق و بیان
 برتر و دهم و فتم از ادراک شمه از ان حلقه بیرونست اما نظر بقوله لا یذکر کله لا یذکر کله

الحاکم فی در راه اخلاص
 کشته خنده انداز راه
 خداست تعالی
 آنچه نمانده شود تمام آن
 بکمال شرف شود تمام آن

نخه انان غلتن در آنکه از ان چمن بقدر قدرت پیشکش ناظرین قنطرن میبازد و بدین خدمت بر
سعادت بخت خود ناز و ناله هر روان طریقت را بجای بانگ در او سالکان کعبه حقیقت را برینجا
گرد و وطن اصلی بزرگان حضرت ایشان خطه فاخره سرهند که سرهندست بوده چیره دستی قوم
سکمان و جبر و تعدی ایشان بر همه ساکنین عموماً و بر خواص مسلمین خصوصاً رنگ آن بخت
که اجداد امجاد حضرت ایشان دل از خاندان برانگیخته جاده پیمایه اقطار و امصار گردیدند
از انجمله آبای فرخ تقاے حضرت درین یار رسیده سکونت ببلده بریلی ورزیدند و از آنجا
جد امجد ایشان بدارالسرور مصطفی آباد عرفت و امپور اقامت گزیدند و ایان ریاست مذکور که
بقدر روانی اهل کمال معروف و مشهور و بارادقندی راس رئیس نامزدند و یکشت و در بود و مرتب
تعلیم و تکریم حضرت چنانکه باید و نشاید تقدیم رسانید و در وسع و ایشا از نعمت غلظت غنیمت
کبری شمرده روز بروز ترقی ارادت و ادای لازم خدمت می افروزدند از ابتدای انتهای ظهور
ولادت باکرامت حضرت ایشان درین شهر سعادت بهر چهاردهم صفر ۱۲۹۹ هجری اتفاق افتاد
و در خیر و برکت برش ایالی این دیار کشاده از آنجا که حسب ارشاد عارف روم که
هر کس را مبرکای ساخته و میل آزاد و دلش انداخته و ذات اقدس را بجای کعبه در محله ای بر
آورده بودند همین که چاشنی شربت تینیر ایشان پیوند بفرمان ارادت و ادای سعادت بخیرت الد
با خود و بزم افادت شیخ احمد علی صاحب جمجم که هر دو استاد آفاق و در فزون خود با طاق بودند
تکلیف فن فارسی فرموده و صحبت حافظ غلام نبی صاحب بی جلال الدین صاحب
و مولوی نصیر الدین خان صاحب که هر یک مشهور زمانه و در کمالات خود با یکانه بودند
تحصیل صرف و نحو و جز آن نمودند بعد از آن در شهر فردوس مثال لکهنو کتب منقول را با تمام رساله
پس از چند روز و شایه خود صحبت علامه دوران علامه نواب صاحب بنابر استفاده باقیانده

کتب معتول و غیر آن جویند و نداز آنجا که مولانا سید موصوف در آن روز با تعلیم و تہذیب
نواب محمد کلب علیخان صاحب جمجم در عالم صغری مامور بودند ناچار حضرت ایشان
باتفاق ایشان در مجلس استقادت نواب مدوح موجب گرمی هنگام صحبت بشدند چونکه جد امجد
ایشان یعنی نواب محمد سعید خان والی ریاست بغرض تعلیم و تلقین مذہبی و دکن از ابالی
لکهنو که بمقتضی وقت بودند در خدمت نواب که در الصد بلند اقبال که تائید ایزد با کمال متجدد حال
ایشان بود و مقرر میداشتند آنچه بمقتضای مامور از عقائد مخصوصه خود با در و زیر لوح خاطر نواب صاحب
سابق الاوصاف نقش می بستند حضرت ایشان در صحبت شب بآب صاف انظار حق همه آن
نقشهای سرای را پاک می شستند و کوشش بمقتضای همه را لگان می افتاد و سود سرمایہ آنها
سراسر تنجہ زیان میداد و فرکار حکایت شکایت به پیشگاه دولت رسیده صحبت حضرت ایشان
با نواب صاحب مدوح بمفاقت انجامید حضرت هادی با کمال آزادی بدارالملک ملی رونق افروز
و از حسن اتفاق جناب لانا هم غریب علاقه اینجا گسترده و در دلی با حضرت ایشان عفت
صحبت را استحکام افراشدند شب بمفاقت روی در پرده عدم کشید و مجلس افادت استقادت
هر روز گرم گردید تا آنکه صحبت کمالات حضرت مخدومی گوش آفاق را نواخته و عالمیان را آرزو
استفاده ساخته بعد از فراغ اینکار بمید رقه اشارہ جناب مولانا محمد نواب صاحب بیتا
فیض صحبت کیمیا خا صحبت حضرت قبله انام مرجع خاص عام شاه احمد سعید صاحب
مجددیش شدند و بجمال صدق و ارادت و حسن عقیدت شرف بیعت قبول کرده منازل سکون
طریقت و مدارج عروج معرفت و اسرار اوقات طر فرموده پسند اجازت خلافت ممتاز و سرفرا
آمدند چنانکه از مقام محبت بمحبت رسیدند از اینجا قیاس باید کرد که صاحبزادگان حضرت در شک
افروزدند و کمالات حضرت ایشان از زبان صدق بیان علی رؤس الشہاد استودند و روزی در میان

صاحبزادگان موصوف و حضرت اشکر آبی پدید آمد حضرت ایشان بیاس ادب از حضرت
قبله التماس نخست در میان آوردند درین خصوص اصرار و مبالغه را در کار کردند در جواب
ارشاد شد که کسی از دل جان خود دوری و از چشمان خود مجوری گوارا نمیکند ازین خیال در گذشت
و اتفاق باهم دیگر چون شیر و شکر سیر برید و در صحبت حضرت قبله بی تیرکتب تصوف محقق
و اسرار تفسیر حدیث گذشته و از بطون آنها با خبر گشته سلوک مجدد و پیاپی انجام و اتمام رسانید و باقی
وطن مآلوف خود مجاز و مأمور گردید نزد حضرت شاه محمد منظر صاحب خلیف صغر حضرت قبله که
سجاده نشین و مجموعه اسرار یقین بوده اند در کتاب مقامات سعیدی در ضمن احوال حضرت
ایشان می نگارند که ایشان از اکابر اصحاب از اجداد خلایک کامیاب حضرت قبله بوده اند که
طی مراتب سلوک چنانکه باید فرموده اند و نیز در همان کتاب می آرند که حضرت قبله اکثر اوقات
در کمال قابلیت ایشان در علوم صوری و معنوی تر زبان و طب اللسان شده اند و حضرت
ایشان بده واسطه حضرت امام ربانی قیوم زمانی میرسد بدین تفصیل مولانا و مرشدنا محمد ارشد حسین
بن حکیم احمد حسین بن میان غلام محی الدین بن میان فضی احمد بن شاه کمال الدین بن شیخ درویش محمد
بن شیخ زین العابدین عرف شاه فقیر الله بن شیخ ضیاء الدین یوسف بن حضرت شاه محمد نجفی فرزند
صغر حضرت قطب بانی مجدد و منور العتق ثانی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در ایام فتنه انجام
حضرت قبله از خانقاه منظر به برآمده از راه پنجاب بندر کراچی به دارالامان حرمین شریفین نهادها
الله شرفا هجرت فرمودند و حضرت ایشان را از مقام پانی پت حضرت اضراف صطن ارذانی دشمنند
حضرت ایشان بعد از چند سال تخریک شوق و محبت برادر و کول با جادوی خاص محسوس بخاری
بج بیت الله و سعادت عقبه بوسی روضه سید عالم صلی الله علیه و سلم شرف اندوز و بر مراد
ولی فیر و گشتند و تادیت بحال در سایه روضه مبارکه فیض صحبت حضرت قبله دریافت با شارت

سراسر بشارت سید الاصفیا خاتم الانبیا علیه العتبت تحیات بواسطه هدایت نزدیک
و دور با قامت دارالاسلام را مپور مأمور شده معاودت فرمودند و بعد از دور و بخلوت عزت
اوقات گرامی بسر نمودند و فیض کثاده بود و خوان هر گونه نعمت آماده.

حلیه شریف و اخلاق لطیف

قامت با استقامت متوسط سر پرشکوه پیشانی کشاده پیشانیه چشم سیاه بصری مائل ابرو دراز
از هم جدا قبله مراد سائل بینی بحالت اعتدال عذار با جمال چهره گندم رنگ لبان بدرمد و
با همبست و جمال روشن چون آفتاب قطار دندان بابت تاب گوی سلک مناب هر که دید
بجمال یکمال آشتا میکرد و زبان حال مضمون این بیت او امیکرد **هیمیت حق مست**
این از خلق نیست به همبست این مرد صاحب خلق نیست به اکثری از مجبان و غیر ایشان را
رویت حضرت سالتاب علیه الصلوات و التسلیمات و صورت مثالی حضرت ایشان در دوا
باب ارادت و عقیدت بر سر ایشان کشاده سینه فراخ و کشاده میان باریک موی سر و پیش
سراسر سیاه نه تار یک حاصل از سرتاپا با تمام اعضا در غایت اعتدال صورت معنی حسن و جمال
علامه سفید متوسط بر سر قمیص مشقوق الصدور در بر سجد و عصا دست آتش گرم رفتار نرم گفتار
حرف و لغزب مهر افزا بیگانگان را بیگانه ناهم یک با صفا بعهد باد و فال فقیران بعبا با میران لغت
بازرگان با دب و خدمت با خردوان بر حرم و شفقت علم با عمل کلام با قل و دل بیماز انگار
بیوگان را تیمار دار الخ همه الهی شهر گوی مرید بودند و منبده زر فرید چه مومن چه کافر بی تخریر
بدل و جان سخر خلق و محبت حضرت گردن همگناز اطوق بود و حرمت ادب ایشان بر جمع
حکام و امر افوق در عهد سندن نشینی از اسب محمد شتاق علیخان خلعت نواب محمد کلب علیخان محرم
و طیفه معمول خانقاه با یاسی بخت موقوف گردید از خزانه غیب خراج خانقاه بقدر کفایت کبار

بنای این خانقاه در عهد ریاست نواب کلب علیخان صاحب محرم از جانب مهاراجه اندو
 در زمانه که راجه موسوف مهمان ریاست بود تعمیر یافته تولیت حضرت ایشان مخصوص مقرر
 شده بود بعد از نواب خلد آشیان بکار گذاری مدار المہام از تولیت حضرت بدر فرستاده تفرق
 سرکار در آمد و موجب بکشدی گشت نواب کلب علیخان صاحب محرم میخواستند که چند دهه بر مصالح
 خانقاه بجای دوام مقرر کرده آید حضرت ایشان قبول نکردند که بعد از ما همین مواضع در اولاد ما
 فتاوی و خسارت آخرت خواهد شد بعد از مرگ حضرت مدینه منوره اوقات عزیز با فادست
 افاضت و خلوت غزلت بصفت صبر و توکل و قناعت و صفا و تسلیم ریاضت مجاہدت بسر شد
 چنانچه تقدیری که در ایام علالت نواب کلب علیخان صاحب محرم بواسطه محمد عثمان خان کارزار ریاضت
 حضرت فرستادند قبول نیفاد که صدقه حق ماکین است حاجت الله براس صحت ایشان دعا میکنم
 نواب مدوح بعد از استماع جوابی که در خدمت حضرت ارسال شدند در آن نگاشتند که چند
 مبتلائی منق و فجور مانده از اخلاص و عقیدت اهل الله در **اَحِبِّ الصَّالِحِينَ وَ كُنْتُ**
كَعَلِ اللَّهِ يَرْزُقُنِي صَلَاحًا حضرت عاف فرمودند و اثر اجابت پدیدار شد که از منہیات بکلی بیزا
 شدند و از مایه سلیسای روزگار نواب صاحب محرم از عهد لیبیدی اخلاص و عقیدت با حضرت
 میباشند بعد از وقوع ظهور مہج آیات که عین کرامات است علم ترقی اخلاص و عقیدت در میدان
 محبت و مودت برافراشتند و بعد از هرا که از طرف نواب در برابر انکار حضرت تکرار یافت
 مصارف خدام بقدر کفایت از سرکار قرار یافت از روزی که بنام مہمات ریاست و تہ
 بصوابید حضرت بود در ہر کاسے فتح و فیروز می نمود و پیش گوشت آٹا فانا اعز از ریاست
 می افروزد ہیں کہ از زیارت بیت اللہ معاودت نمودند و در حجرہ صاحب جی قدس سرہ
 بعضی نہ ماہ از حفظ قرآن فراغت فرمودند پس بیوہ را در عقد ازواج گرفته در احاطہ کلب بازخان

دست بدارم و تمام را
 در این زمانه است که خداوند
 روزی در محراب نشانی

توکل بسر می نمودند و بوقت فاقہ بہفتہ می کشید امراض و عوارض بر آن مزید میگردد و باوجود کمال
 استقامت بر یکس از یار و اغیار آثار مصائب پدیدار نشد **حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ**
 در زبان بود **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ النَّارِ** خاطر نشان در مرض خارش که
 از حد تجاوز نموده والد ماجد حضرت معالج بودند چون حضرت را التفات بداد و اندیدند و بخجند
 و کلمات بزرگانہ بر زبان آوردند حضرت آن کلمات را آنار کمال محبت شمرند و آخر بدو حق
 اختصار کردند کہ شفا بدست خداست نہ در دست دوا از ہمان روز عارضہ رو تخفیف بنا و بداند
 فرصت صحت کلی دست واپس از چندے حضرت اقامت محلہ چاہ شور را بر خود شیرین فرمود
 و عمارت عالی با خانقاہی از سرکار بجای ایشان تعمیر پذیرفت اقوام انعام کہ سرکشی شست
 ایشانست بمقتضای ہبل و نادانی بر بناسے انکہ حضرت در تحریر فتوی پاس رعایت احکام
 تفرمودند با حضرت بر سر عناد و آمادہ ضرر و فساد بودند چون حضرت بحال ہمت و شجاعت پرور
 آن نمیداشتند آخر رقتہ رفتہ ہمہ سرطاعت بر قدم حضرت گذاشتند انجام کار تمام از اہالی ہنر
 و اسلام حضرت را از پذیرش و مہربان ترمی انگاشتند در واقعہ شہر آشوب قتل مدار المہام بعض
 نمک حرام باغراض خود انرا ساختند و حکام را در گمان انداختند کہ آنان کہ غبار این فتنہ
 برانگخته اند با سالی ایشان خون مدار المہام رنجہ اند چنانچہ بر بناسے ہمین افترا پر نیز بدین
 کونسل فوج انگریزی طلب است و ہمت بر اخراج حضرت ایشان ازین شہر برگماشت چہین
 میدانست کہ این کار نہ آسان است بلکہ از اہالی این شہر عموما ہر تنے برایشان از دل جان
 قربان است از آنجا کہ تائید اینودی ہمراہ بود و دعوی دروغ بے گواہ ازین خیال در گذشت
 طواری این مقدمہ در نوشت تا آنکہ جملہ حکام الی لفظت بمعذرت پیش آمدند و پشیمان از اندیشہ
 خویش و از ہمین بود کہ ترقی در شاہرہ رونمودہ امور نظامی ریاست با تفاق سے شہر بہتہ شد

دست بدارم و تمام را
 در این زمانه است که خداوند
 روزی در محراب نشانی

غیر از وقت طعام که بخانه خود صرف میفرمودند تنها گذاشتند درین چند روز تا غریبه پدیدار و احوال و جذبات آشکار شد و ازین سرای فانی بدارالملک طوافی انتقال و ازین زندان فراق بخیان وصال ارتحال فرمودند **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ششماه قبل از انتقال وصیت نامه سر بر حضرت تفویض شده بود که چون روح از نفس تن بال پرواز کشاید مطابق آنچه درین نگارش و گزارش یافته بعمل درآید بروقت که ملاحظه رفت بر سر سببه آشکار و چند امور پدیدار شد اول اینکه باین مقبره حضرت شاه جمال الله و مزار شاه محمد عمر بنده را بنجاک پیارند دوم اینکه سواست حضرت ایشان و برادر ایشان یعنی مولوی احمد حسین صاحب تجنیز و تکفین و تدفین کار ندارند سوم آنکه صرف تجنیز و تکفین از ریاست نکرده و همین سه صدر و پیه که امانت است بس استیاده ازین پس خلاصه همچنین بعمل آمد و بگری حضرت را بهر بار و با امور ریاست کار و بار نبود هر چند که ریاست امر از نو آخر حال ریاست زبون شد کار دیگرگون شد طایمان شهری مغرول بیرونی منصوب گشتند قانون انگریزی کشادند و احکام شرعی در نوشتند مبلغ پنج لکه و پنجاه هزار روپیه که از صرف زکوة و خزینه جمع بود و نواب مدوح در حین حیات خود بجهت شوری آورد که براس این زریقه زکوة آئین تجویز کرده آید که بدان جائدادی خرید از توفیر آن وظیفه مناسب بعلماء و فقراء مساکین و طلبه و اصل عیسه باشد که درین روزگار احدی را توفیق امداد ایمان نماند با آنکه از جای ذریعه معاش ندارند و در سوال بر خود بسته بانبیائی و خوشخواری شب را بروزی آرد اگر حضرت بنفس نفیس این بار بر خود گوارا فرمایند از همه اولی و انسب بنمایند که در آن حیف و میل را احتمال نیست چون ازین جانب افکار و از آنجا بنابر اصرار از حد گذشت نواب صاحب تولیت اینکار تاحیات خود بر خود گرفتند و بعد از خود بمهره حضرت سپردند و دستاویزی مرتب کرده در کشنری برلی رجستر رسانیده بدست حضرت نهاده حکم جمع کردن زنده کور بدکان مهاجینی فرمودند که اثر بیوشی نواب صاحب طاری شد

و حکم جاری نشد باز هرگاه بحالت قدری افاقه رسیدند تاکید و تمهید هر چند تجدید یافت کار گزاران بتغافل گزرا نیندند که نواب صاحب داعی اجل را البیک صاحبت گفتند و زری که منسوق شده بود باز بخزانة جمع گردید و آن دفتر را گاو خور و دو آن بضمیه را آب بر حضرت سپاس بکشد و بشی بجا آوردند و ازین غبار که برخاسته بود و رو بصفای نواب مصطفی خان شیفته که از مریدان خاص حضرت شاه عبدالغنی برادر خود حضرت شاه احمد سعید صاحب قدس سرها بودند و از ادراک و فصاحت بهره کامل داشتند باشتیاق ملاقات حضرت ایشان دار و مسجد شده اند و در قدر استعظیم خم کردند حضرت نظر باخلاص ارادت ایشان را در برگرفته پهلوسه خود جا دادند ایشان بهیبت دور نشسته اند یکی از حاضرین از مبایعه ایشان در تعظیم سوال کرد جواب یافت که حضرت ایشان نسبت سابق این قدر علو کردند که دل مسجده میفرمود بر کوع کفایت نمود شما که چشم ندارید قدر و منزلت حضرت چه شناسید و چه دانید که امام هستند تعظیفات حضرت از اجزای قلوب بزرگ آئی و القای سکینه غیر تنهایی و جمعیت خاطر و حل مشکلات باطن و ظاهر و عبور و ادان از مقامات و حالات رسانیدن لمبر تبه فنا و استغراق از سیر نفس و آفاق و طهارت از اوصاف و میوه وصول باوصاف حمیده و ابصال بدرجه بقا و جز آن توجه باطن که در اندک مدت طالب امیر میشدند باز از شرح و بیان مستانه رخصت باطهار و افشای آن کسانیکه از زندان بعد و حرمان بخیان قرب و میل رحمن رسیدند و بدوام حضور و آگاهی و مشاهد بدون مجاهده و کشف توحید بلاترک و تجرید و استغراق بحد و حدت حیرت بقیه احدیت شرف گردیده اند بقطره از آب و ذره از آفتاب بے پرده اند و از خمخانه فیض بے پایان بیش از جرعه نخورده شهود وحدت کثرت قدم اول سالکانست مجذبات محبت و اسرار معرفت نقد سر دست ایشان حل مشکلات و قصای حاجات مردم فتح ابواب ظاهر و باطن و تصرف در کونات و اجنار بالغیت که عوام

از عظم کرامات شمارند و خواص بدان اتفاقات ندارند اکثر بوقوع آمده برخی از مینا زبان حشامه
گزارش و نگارش می پذیرد و در سفر حجاز هرگاه مرکب نواب محمد کلب علیخان صاحب کتاب نزدیک بود که
در آب نشیند و تباهی گزیند نواب موصوف بامید آمدن بوسه حضرت نگاهی گرد و آهی برآورد و نابل
فرمودند و تسکین خاطر ایشان فرمودند که اگر چه طوفان آفات است اما جازه شایب اهل بخت است
انشاء الله تعالی آخر شرطه توفیق و زید کشتی را با اهل سلامت کینه بخین در اثنای راه مدینه طیبه
چهار صد کس از بدویان سواری نواب صاحب در میان گرفتند که تا ز خطیر نگیریم نگذاریم هر چند
لشکریان نواب صاحب در راندن آنها سعی میکردند سوخته نداشت که سواری حضرت در رسید
و معلوم شد که معامله صیبت فرمودند با ایشان سر و کار مدارید بحال خود بگذارد و دست از آنها برداشتند
و سلامت گذشتند این اثر توجیه حضرت بود که بلا صرف زهرهائی رونود و در نه خداوند کا
بکجا میکشید پید است که والیه بوبال چون بدادن ز فرمان نداده اند و باز گردانیده نجا
بحرمان برگزیده و شرف آستان بوس سرور عالم صلی الله علیه و سلم نزدیکه از زبردستان
این شهر و صد و انداز فقر شد بواسطه یک اجازت ترک شهر از خدمت حضرت طلبه شام که
تاب تحمل آن در خود ندیدیم چون توقف مصلحت نبود پیشتر از آنکه دستوری حاصل کنم در رفتن در اثنای
راه چنان اداک میکردم که مرا به پس میگردد اند و قدم از پیش به پس می افتاد آخر چند منزل به پیش
پیشتر رفته بخانه گزشتیم چون سعادت قدم بوس در یافتیم فرمودند رفتن شما مصلحت نبود چگونگی مقید
یک از غلصان حضرت را دختر دو ساله گم شد چون اثرش پدید نیامد قریب مغرب اطلاع بکو توالی
داده صورت واقعه بخدمت عرض دادند بعد از تامله ارشاد شد که جائی تر و دنیست
انشاء الله تعالی نیم شب دختر داخل خانه میشود آخرش همچنین واقع شد که بوقت نیکو پیاده کو توالی
دختر را بخانه خودش رسانیده بیان کرد که یک از پیره داران شاه آباد در دانه او بکو توالی حاضر کرد

شرح داد که قریب مغرب دختر من خواست از شهر بیرون رود و بخود گفتم خداوند بچه کسیت مباد بفرمان
رود و پامال گردد و پیش گفتم و نزد خود نشاندم که تا کس از جویندگان در رسید بدو پارم چون رسید
بکو توالی رسانیدم صبح حضرت فرمودند که این دختر را بچه در قبضه تصرف خود آورده بود چون در دانه
قطب نتوانست بدر برد باز گذاشت در گذشت روزی حضرت بیادیت فقیر که بر من صعب است
تشریف فرما شدند حافظ کریم بخش را در مکان بیرونی که بعارضه در کرده از زندگانی نا امید شده بود
ارشاد شد که حافظ کریم بخش حاشی صعب بود عرض کردم که خادم بدو مصیبت گرفتارم بصیبت خود
و هم بصیبت ایشان که مردم اگر تیار من میکنند یکی ایشان بلا می شود و اگر بخیر است ایشان
مصرف میشوند تنهایی آفتی بمرم می آرد این حرف در دل حضرت جا کرد هرگاه برخاستند اندک
سروالین ایشان بکشت فرموده متوجه شده تشریف بردند و مرض بر اثر قدم حضرت رفت هاندم
بر خاسته نشستم غیر از ضعف و نقاهت اثری از بخوری باقی نبود و تا حال چاق و شادمان
میفرمودند قریب دعا و فاتحه سر قبر نواب صاحب مرحوم میرفتم در اثنای راه طلبی گنبد ارعانه
که از زمین سر بفلک میشود در یافتیم که جائیت مخصوص بجای گور فلانی چندی نگذشت که آن
عیار جفا کار را همانجا خاک کردند و مردمان را از شر و فتنه او پاک نظر حضرت بجای بیاران صوفی میوه
شفا بود چنانکه بیانش گذشت و نیز در میامولوی نواب صاحب مهاجر استاد حضرت آمده بحضرت
فرمودند که والد شما (مراد بانوی خانه خود) از شدت در دزه بیتاب میفرستد اتفاقات را امید
حضرت فوراً برخاستند فقیر در رکاب بود حضرت اندرون خانه قدم رنج فرمودند و بنده بدر
استاد همین که تشریف آوردند فرمودند که فضل الهی است بنده را از مولانا نواب صاحب یافت شد
که نظر ایشان شفاست و حرز هر گونه آفت بلامرئیه باندک توجه آرام گرفت در مدینه کلک پستی است
چون کشتری برلی یافت و اجنبی ریاست بنامش قرار گرفت نواب صاحب پریانی در اضطراب است

از تنگه بسبب اتصال پرگنه ریاست بصلح مذکور در زمان کلکتری او میان او و نواب صاحب نزاعی
 در پراخشی واقع بود و دو بمکان حضرت آمده پرده از روی کار برداشت تا فی الضمیر خود را شرح داد
 ارشاد شد که بحسب ظاهر باید که دامنیزگاری و پاسداری دقیقه فرو گذاشت نشود تا کار از اشتقاق
 بوقاق کشد لذا بصاحب فغان حضرت را ببل و جان گرفتند و بدان کار بستند و ناکارش
 بجای رسید که از مخالفت گذشته مطیع و فرمانبردار نواب صاحب گردید و در شایسته راه
 از پیش حضرت گذشت یکے از مردم نشان داد که در میندست که با نواب خلاف دارد نظر
 بسویش کرده فرمودند همین است که دشمن دین است همین که در بر بی رسید معزول گردید و فرما
 از گور نمشت صادر شد که در قلمر و سرکار روزگار نیاید که باریش نامی پر خاش میگردید و بارها فرمودند
 که هر که ازین دار الحرب سر بجزارت آورد رنگ نکند که روئے میرسد که کفار راه حرمین شریفین
 مسدود نمایند و بر مسلمانان دست جور و بید او کتایند یکے را از اهل حلیه خطره بخاطر گذشت که دیگر
 بجزارت فرمایند و خود بجزارت نمی نمایند همین که این خطره بخاطر گذشت ارشاد شد که انتظار نشینی
 نواب صاحب پیش دارم اگر شریعت استقامت گیرد بهتر در نه من هم این دیار را میگذارم بعد چند
 ازین سخن داعی اجل را لبیک اجابت گفتند و حال خود را از دیده ظاهر بنیان نهفتند هرگاه زمان حضرت
 قریب رسید نسبت نوحه و فریاد که عادت زنان است مانعت فرمودند اما بعضی از زنان بفرمان
 تا بخردی و کوتاه اندیشی از وصیت تجاوز نمودند بیان میکردند که ما خدمت حضرت حاضر بودیم و
 و احوال ایشان را ناظر که حضرت با شارت چشم از نوحه و زاری و گریه و بیقراری منع میفرمودند هرگاه
 چشمها میکشودند مخر این سطور که در تخمیر و تخفین تدفین حاضر و مکرمه بود و چشم خود معاینه نموده که هر
 انگشت شهادت چنانکه بقاعده نماز در شهادت بعد پیوسته بود هزار بار مردم در جنازه حاضر و
 بر در و بام گریان و ناظر بودند اکثر از هند و هم با گریه و آه همراهی نمودند و کوفه که صغیر در هجوم بر پا و پیر

از پا در افتاد عالمی بر سر او گذشت هر چند پامال گردید اما اثر رکات حضرت نجیب گذشت
 و گزند بر مویش نرسید چنانکه هر کس بجای نه دید بعد از چندے چنانکه حضرت خبر داده
 بودند اول در مینوی بیماری طاعون را در واج و خلق درین پرده هلاک و تاراج شد و باز راه
 حرمین شریفین را و هما الله شرفا و تعظیما بنا بر مصلحت خود بند و زائرین متاقلین را بباغ حوران
 و بخور و درومند کردند چون مردم بعضی از دیار از زیرت بزار و مرگ را خواستگار آمدند ناچار
 در طاعون تخفیف داده راه مسدود را کشتند اما قیود و شرائطی که از هزاران هزار یکے تاب
 تحمل آن ندارند هر چند راه باز و تخفیف آغاز نموده اند بارے هر وقت در بند آن بوده اند
 که کار بر مسلمانان تنگ پائے ایشان بنگ آید که همین مکتب و همین ملاست
 کار طفلان تمام خواهد شد و جناب مولوی محمد احمد حسین صاحب برادر بزرگ حضرت ایشان
 حکایت میکردند که روئے پس انداے فریضه فجر همپاے ایشان از مسجد بر می آمد
 که ایشان از رنگ راه چیزے برگرفته بدست مبارک پاک کردند و نگاهداشتند بر سیدم پست
 در دست من سپردند دیدم که نگینه و هم رنگ الماس است و اسم حضرت خواجه غریب نواز خواجه
 معین الدین چشتی قدس سره الغریز در غایت آب و تاب بخیل خوش که خطره خساره و لبران در برابر
 آن جواز خساره نفروشد و از شرم آب و تاب آن غیر از محو ساختن خود با شک نداشت نگردد
 در کنار و در نگاه نظار گیان بقلعه دارم حروف خود همچو دل عشاق در کمند چین گیسو بچرم خطا
 گرفتار چون امانت بود پس وادم و دل بجرمان نهادم حضرت پرده از روی کار برداشتند
 و باز گرفته با خود نگاه داشتند اما من معنی آن دارم دیدم و اظهار در هیچ صورت مصلحت ندیدم نه
 تقریبا در خدمت حضرت اتفاق تحقیق افتاد آنچه شنیده بودم در مرتبه تصدیق افتاد و بعد
 نواب شتاق علیخان صاحب بیاس رعایت یکے از هندوان کار فرمایان به کار حسب نیاز

سپه سالار با هم عهد و در باز داشتن قربانی گاه عهد نمودند با بی اسلام بخوش تمام صورت حال خدمت
حضرت شرح داده بخون ریختن معاندین و مفیدین و معاوین متعدد و آماده شدند و چشم در
راه گوش برآوردند از خصمت اجازت بودند و در نیکار بغاوت در جهشتاب تعجیل و بیانی و اضطرار
می نمودند حضرت ایشان را از تعجیل در عجز امور باز داشتند فرمودند که اول حجت باید پیش نهادن و عرض
درین خصوص دادن اگر مقبول نیفتد و کار از چاره و تدبیر گذرد و اختیار باقی است همین دور و همین
نیز و همین جام و ساقی است بعد از آن که درخواست مقبول نگشت و محل از اندازه در گذشت الهی
اسلام گادان از هر جا که دیدند گرفته دست بقربانی کشادند و از گوشت پاره ها لقمه در دهان می نمودند و ناله
و حکام راه فرار پیش گرفتند و می نمودند پناه بخانه های خویش چون قربانی تمام شد و خلق آرام بیادگان
کو توانی چند کس را بگیناد از راه گرفته و رند کردند و خاطر خود خورند مسلمانان که از کار خیر یافتند
در پیش حاکم بالابستافتند که اگر جان خود را عزیز دارید اسیران بگیناد را بگذارید ناچار فرمان آزادی
اما کینه در دل امانت نهاد هر نفس در بند آن بود که حیل بکار برده مسلمانان باید کشید و از هر که بجاده و مقابل
در آمده انتقام مردم بغیرش سپه برده رجوع خدمت حضرت کرده خواستند که قاعده نهاده شود
که تا آسان شود و هر یک در امان گردد حضرت تحریر به پیش حکام فرستادند که هر یک از فریقین
از معمول قدیم انحراف و بایجاد امر جدید با هم خلاف نکنند اگر نمید که کس از جانبین عدول
نماست سختی نمر است چون که اندرین قاعده آنچه که اندیشه کردند متصور نبود یعنی مراد می نمود که
آزادی و غیره بود چهره نکشود و عیب در بر خاستند و ترسیم بعض الفاظ خواستند حضرت که بانی انضیم
و انای بودند فرمودند که اگر امان و سلامت منظر است تغییر و ترسیم در امر مجزیه از امکان در آخر چارچوب
در حلیه عام رسد و حکام بر بخیز مسطور مهر و دستخط نموده بد فرستادند و غنیمت شمرند و فدا فرما
گزیروان امان قایم گردید بعد از چند کس که بیادش ابرار به قربانی سرورش برداشتند بجاییت

بعضی از حکام بنایه بخانه جدید گداشتند باز خوش اهل اسلام تازه شد مگر تخریب بسته خدمت
حضرت پیوستند و مترصد فرمان جاد و ویران ساختن آن بنیاد شدند حضرت همه ایشان را بصیر
و تانی راه نمودند و نگذاشت ضابطه و قانون مجبور فرمودند که اول درخواست مانعت امر جدید
که بین فریقین موجب فساد و عناد است بجا کمان مجاز باید داد بعد از آن هر چه صحت وقت باشد
یعنی باید آورد ایشان درخواست پیش و عمل بفکر و در اندیش کردند حکام که از جانب اهل اسلام مانع
بخاطر داشتند حسب مراد می نمودند حکم که سر امر خلافت ایشان بود نگذاشتند که بنایه بخانه بدستور
تایم حلیه خود را می خواهد بود چون از سعی و کوشش ایشان کاسه نکشود بلکه عقد دیگر در کار افزود
حضرت ایشان اسلامیان را تسکین فرمودند و بتدبیر صورتی معنوی توجه نمودند که بچند از پیشگاه
نقشبند حلیه بیاکند در باب خرابی و ویرانی بخانه جدید صادر گردید و مانعت و هدایت شد که حال
و آل امری که موجب بر همی مسلمانان خلافت ایشان باشد وقوع نگیرد و وجود نه پذیرد و حکام از صدق
این فرمان حیران از کردار خود پشیمان شده بنایه بخانه را ویران جمع نمودند و از آن پریشان کردند
از بهمت ظهور که امت حضرت بر همگان پدیدار و بر نزدیک و دور آشکار گشت چون تقرقا حضرت
بیشار و بر هر کس قابل اظهار نیست لاجرم این خاکسار از نجیال در گذشت و این طرار را بکر اند که
احوال پر ملال واقع بجزر گداز مصیبت طراز آن قطب العارفین مدارا محققین در نوشتند روز ششم
جمادی الآخره تب محرقه عارض شد و حدت روز بروز شدت گرفت اگر چه شدت کرب بکمال بود
اما استقلال مستقامت بحال تا به چنگانه به تیمم با جماعت ادا میکردند و اوراد و وظائف و تلاوت آن
بقدرده پاره بدستور حلیه بجای آوردند و بحالت شدت آه سرود و اشعار پرورد و بر زبان
اشک از چشمها روان میشد تا آنکه روز دوشنبه پانزدهم ماه مذکور است که هم از غنا تلخی سکرات دیدند
و دوم پنجشنبین جام وصال کشیدند بنین عمر نبوی علیه الصلوٰه و السلام

اماماده تاریخ و نبات
حضرت اندرس از حضرت
که حباب ایجاب بسته اند و غیره
و از ده ازان بسته اند و غیره
نقشبند و ساله بود و غیره
حضرت ایشان در حلیه عیون
در و صد و چهل و شش بوده ۱۲

چهل و هفت بار بخواند همین طور سوره حمسپل بار بخواند و هیچگونه حاجت
از کسی نخواهد جز از جناب کبریا و سبحانه یا نصرا م رسانده باشد و آنچه براس در دست مفید است
است که عازم دست خود برسد و جمع نماید گوید بسم الله خیر الامم بسم الله الرحمن الرحیم
الارض و رب السماء بسم الله الذي اشته بركة و شفاء بسم الله الذي بيده الشفاء
بسم الله الذي لا يقضى مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم
تکرار کند این اسم مرتبه یا هفت بار تسکین خواهد شد و این کتاب بسم الله الرحمن الرحیم در کتاب
من محمد رسول رب العالمین آمن طرق الدار من العمار والنزار والساخین لا
لما انا بطرق بخیر یا رحمن اما بعد فان بنا وکلمه فی الحق سعة فان تک عاشقاً موعوداً فاجزا
مقتضیاً و ادعایاً محققاً مبطلاً هذا کتاب الله ينطق علينا وعلیکم بالحق انا کنا نستنسخ
ما کنتم تعملون ورسلنا یکتبن ما کنتمون ارجو صاحب کتابی هذا و انطلق الی
عبدة الاصنام والی من یزعم ان مع الله الهاء اخره لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم والیه ترجعون تقبلون حمه تضر من جمیع تفرق اعداء الله وبلغت حجة
الله و لا قوة الا بالله فسد کفرکم الله و هو السميع العليم بسم الله الرحمن الرحیم
مرضی کو زبان کند حق سبحانه و تعالی او را شفا خواهد داد و بجهت برده اگر بخت یار و فضل آهینی
بناقل است و کبار سوره فاتحه بخواند و باسم او قتل بزند و دیگر نوزاده در انداخته و
آب سرد بنهد و در دیر و گدازد و در راه و در تمام روز حاضر خواهد شد ان شاء الله تعالی
و این رباعی برای هر حاجت که داشته باشد بعد هر نماز شصت مرتبه خواند و اگر دانا الله تعالی
رباعی است زلف سیاه تو بلائ من من یس لعل لبث کره کاشی دل من به من دل
نهم کس بجای دل تو به دل من نهی کس بجای دل من به دل من و غلط و حصاة نوشته
شک شانه

مریض را بنوشاند کثرت کرده و ببت الجبال یسافکانت هباء منبثا و حملت الارض
والجبال فذلکنا دکه و احلله و ایضا مثل اوست این آیه و اذا استسقی موسى لقمه
فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و ایضا این آیه قل کونوا حیاة
او حلید او خلقا مما یتکبر فصدودکم فسیبقون لیون من بعدنا قل الذی
خطر کما اول مرة فسیفغضون الیک رؤسهم و یقولون متى یحیی الله من کون
قربیا و یحییان است سوره تبارک و ایضا بسم الله بول مفید است این آیه ففتحا ابواب السماء
منهم و فخرنا الارض عینا فالتقی الماء علی امرق و قد نوتته و در گردن بیاورد و بر سر
بول و ترف دم و حیض مفطر و رعافه احم و غیره این آیات نوشته مریض را بنوشاند به شود بسم الله
الرحمن الرحیم قبل یا ارض البلی ماء ک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر قل ان الله
ان جمیع ما کما غی را غن یا نیکم یا معین بک به خوبی کدک نوشته در گردن بیاورد و بسم الله
الرحمن الرحیم و لیسوا فی کفهم ثلاث مائة سنین و از دوا و تسعای مثل یتبعون
الداعی لا یجوز له و خشت است الا حصوات للرحمن فلا تسمع الا همساتکم زخم چشم چیده
ز دو جو به سه مرتبه کلمه لا اله الا هو و الکفر باطل خوانده بدو در آتش انداخته و خان
بر بیض برساند و بر آب چیک هفت برنج مسک گرفته بر هر پنج هفت مرتبه سوره کوثر خوانده و اول
و آخر دو دوسه بار بخواند و طفل را بخوراند و بر سر دفع جارسه سوره کوثر هفت مرتبه بر خاک قبر
از هفت قبر برداشته بر هر یک جدا جدا دم کرده در پارچه بسته جلای بنید از دکه جادوب در آنجا
کسی نکند بر در شش نه و بجای در دست بنویسد بر سر مریض یا باسط مرض دفع خواهد شد ان شاء الله
و اگر کسی از کسی ناراض شده باشد و میخواهد که راضی شود بخواند اسم با و دود هر روز هزار بار و
اول و آخرش در دو شریف یا زده با الفضل الهی راضی خواهد شد و بجای دفع حاجت احضار غائب

و شفا و مریض بخواند سوره فاتحه چهل و یکبار در میان سفت فجر و فرض و بجای گزیدن کلب
 مجنون که می ترسد بر او از جنون بوسید بر چهل کسره نان انهم یکید دن کید و اکید کید
 فمهل الکافرین امهلهم ردید و بخواند هر روز یک کسره معطر فی را از آن کربلای
 مذکور براس حفظ طفل از جمیع آفات نبوسد این دعا را در گردن او آویزان کند بسم الله
 الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات الله التامة من شر کل شیطان وهامة و عین
 لامة تحصنت بحسن الف الف لاهول و لا فلاح الا بالله العلی العظیم هر کس که میترسد از
 سلطان بگوید که هفص کفیت و بند کند مقابل هر حرف انگشت دست راست جماعتی چینیست
 و بند کند انگشت دست چپ مقابل هر حرف پس بگوید هر دو دست را در پیکر آنکس که میترسد
 از او بگذارد جمیع امراض این شش آیات که مسمی بآیات شفا اند در کاسه چینی یا غیر آن نوشته بآب بخورد
 بمریض نوزاد تا سه روز یا هفت روز شفا خواهد یافت انشاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
 و شیف صد و درقم مؤمنین و شفاء لما فی الصل و شجر من یطیها شرب مختلف الباقی
 فیه شفاء للناس و تتر من القرآن ما هن شفاء در حمة المؤمنین و اذا امرض فی
 یقفین قل هو للذین امنوا هل و شفاء سی و سآیه است و قرآن مجید که نافع تمام است بر
 سحر و عزیمت عظیم از شیاطین و بصیرت بیاض نوشته و شسته سحر را بخواند یا خواند بر روی
 یا مریض را بخواند ان امر ناید که او بخواند هر که این آیات را یکبار صبح و یکبار شام بخواند و ان
 باشد و هیچ اسه و دعای بر و رجعت بخواند که و از شر شیطان و بدخواهان امن بود و باتساق
 چهار آیات از ازل سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد آیه الکرسی تا خاله و ن و سه آیه از آخر
 بقره الله ما فی السموات و ما فی الارض الحمد و سه آیه از سوره اعراف ان ربکم الله الذی
 المحسنین و آخر بنی اسرائیل قل ادع الله ادع الرحمن الحمد و عشر آیات من اهل الصفا

الی کاذب و ایتان منسرة الرحمن یا معشر الجن الی تنقصران و آخر الحشر
 لی انزلنا الخ و ایتان من قل ادحی الی و انه تعالی الی سبطا این آیتها مسمی است
 بثلاث و ثلثین آیه و بعضی زیاده میکنند بر آیتها سوره فاتحه قل یا ایها الکافرون و قل
 هو الله احد و المعوذتین و میگیرند از اول سوره جن قل ادحی الی شیطا و براس مرض حجاب
 در آنوقت که ظاهر شود بگیرند تا براس نیلگون بعد و کلمات تکذبان که در جن مست بخواند
 سوره مذکوره را هرگاه که به فبای الاربکا تکذبان برسد دم کند بران خط و گره دهد حتی که سوره
 با تمام رسد پس بسته کند در گردن صبی الله تعالی ازین مرض عافیت خواهد داد انشاء الله تعالی
 فوائد اسمای اصحاب کهف براس امان از غرق و حرق و سرق و غارت و غیر ذلک از امر
 و حاجات یعنی نوشته کند اسمای ایشان در مکان یادگشتی یا در متاع بنهد و امان آتی باشد
 بسم الله الرحمن الرحیم الکی بحرمة یلیحما مکسلیما کشف ططیبون از فطیون
 کنا فطیون یونس یونس و کلهم قطمیر و علی الله قصد السبیل و منها جابر
 و براس دفع حاجت گوید یا بدیع العجایب یا بخیر یا بدیع یغفر کفر و و صد بار و از ده و
 حق سبحانه و تعالی را خواهد کرد حاجت تو از فضل و کرم خود و ایضا از براس قضای حاجات
 غم افزا باید که چهار رکعت نماز باین طریق اواناید که بخواند بعد از فاتحه در رکعت اولی لا اله الا
 انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک
 یجی المؤمنین صد مرتبه و در رکعت ثانیة رب انی مسئله الضر و انت ارحم الراحمین
 صد بار و در رکعت سوم دافق من امری الی الله ان الله بصیر بالعباد صد بار و در
 چهارم و قال حسبنا الله و نعم الوکیل صد بار پس سلام دهد و گوید رب انی مفلک
 فانتص صد بار براس نزول شیاطین در خانه که در خانه سنگها میزند بخواند این آیه انهم

نیکند و نیکند انار و بیل ابر چهارم پنج بر هر یک بست پنج بار خوانده و نیکند هر یک یک گشت
از ان خانه و ایضا اسامی صاحب کف را نوشته بر چهار طرف خانه چنانچه بر آید علاج عقیقه
نبوید بر پوست آهو یا بگلای زعفران این آیه شریفه را و نیکند آن قرآن تا جمیعاً و بر کمر
کند محل گیر و انشاء الله تعالی و ایضا بخواند بر چهل دانه لوتنگ آیه اذ کظمنا آیت نافرین بر هر یک
هفت مرتبه پس بخورد از یک یک هر روز و ابتدا کند از اول روز نفل طاع حیض بعد غسل و شستن
و آن ایام باز وجه و خلوت رفته باشد بر یک حفظ جنین در شکم مادر گیر و چهل و یکتا معصوم بقدر
قاصد آن زن و این آیه شریفه و اضرب و اصبر و اصبر و اصبر تا تحسین هفت مرتبه دم نماید و
بهر بار که نفک کند خط را یک عقده بدو و بر کمر زن بند و در آن روز نبوید بر پارچه کاغذ
این آیه و اَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ وَاخْرَجَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ رَاحَتُهَا وَاِذَا رَآهِنَّ يَاسُورًا وَاِذَا رَآهِنَّ يَاسُورًا
دوخته بر فخذ چپ زن بسته کند سهولت تولد نماید انشاء الله تعالی و بر یک زنی که نمی زاید گر خور
نبوید قبل از گذشتن سه ماه از مدت حمل بر رقی غزاله باب گلاب زعفران این آیه شریفه الله
يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ امْرَأَةٍ وَ مَا تَعْبَثُ بِهِنَّ وَاَمَّا كَلِمَاتُ الْعَالِ وَ آيَةُ بَارِكْتَ يَا تَسْمِيَةً پس نبوید
بجن موم و عیسی ابنا صالحا طویل العمر یحیی محمد صلی الله علیه و سلم و بر کمر بند و انشاء
اورا فرزند فرزیده روزی گرداند انشاء الله تعالی و بر یک زنی که حامله نباشد و نبوید اسم یا میندی
بر سه بار چرخ کاغذ از اول ماه تا سه روز یک یک بخورد و آیه الله يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ امْرَأَةٍ وَ مَا تَعْبَثُ
نوشته و بر کمر بند و از فضل آتی بار گیر و بر یک زنی که پیش زنده نمی ماند بگوید و اجازت و نفل
بخواند بر هر دو قریب نظر در روز و شب سه روز و نامش چهل مرتبه و باید که هر بار ابتدا و انتقام
سوره برورد و شریف نماید پس بخورد و اورا اندک اندک از اول مهر حمل تا آخر روز بریدن صبی شیر
گرداند انشاء الله تعالی و ایضا بر یک آن زن که غیر اید مگر انی بکشد با انگشت شهادت بر شکم آن

دائرة و در هفتاد مرتبه و با هر بار که انگشت میگرداند بگوید یا مومنین و بر آید آنکس که عاجز شوند
اطباء از مرض او نبوید در کاسه چینی ابیض یا پیاله دیگر یا حتی حبین یا حتی فی دیمون مده طله
و بقایه یا حتی و نزد بعضی زیاده کند بر او سوره فاتحه پس بخواند از آیت نبوید از مرض رانای
روز نوشته در محل آرد شفا یا بدانشا را الله تعالی و بر یک گم شدن چیزی بگوید یا حی قیوم کعبه نوزده بار
بکم و بیش پس بخواند همین مقدار یا نبی انھا ان تک منقال حبة من خردل فتکون فی
صخرة اذ فی السموات اذ فی الارض یا ایت بها الله انشاء الله تعالی پیدا خواهد شد بر
تپ و لرزه نبوید بسم الله الرحمن الرحیم براءة من الله الغریز الحکیم الی ام ملام الی کل
اللحم و تشرب الدام و تهشم العظم اما بعد یا ام ملام ان کنت مومنة فنجی
محمد صلی الله علیه و سلم و ان کنت یهودیة فنجی موسی الکلیم علیه السلام
و ان کنت نصرانیة فنجی المسیح عیسی بن مریم علیها السلام و ان لا اکلک فلان
بن فلانة لحما ولا حشمت له و دما ولا عشمتم له عظما و تحولی عنه الی من
اتخذ مع الله الها اخر الا هو الغریز الحکیم و لا فانت بریئة من الله تعالی
و الله تعالی بری منک و حسبنا الله و نعم الوکیل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین و ایضا بحسب
محراب که بعضی ذکر و حجة ربک عبدک ذکر یا تاشقیا و بر مرض بسته کند و آیه
قلنا یا نار کنی برود او سلام علی ابراهیم نوشته شسته نبوید بر آید خازیر گیر و تمه
چرم نجبه بقدر قامت مریض گره دهد و او را چهل و یک گره و بر هر گره وقت گره دادن بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم اعنی و قرة الله و عظمة الله و برهان الله و سلطان الله و کف الله
و جوار الله امان الله و حرز الله و مسجع الله و کبر بآء الله و قهر الله و بهاء الله جل جلاله

شجره قدسیه حضرت چشتیه قدس الله تعالی اسرارهم			تاریخ ولادت	تاریخ وفات	جای فرامبارک
آلہی بحرم حضرت رسول اللہ علیہ السلام امیر المؤمنین علی مرتضیٰ کرم اللہ تعالیٰ وجہہ	در سلسلہ قادریہ مجددیہ	تحریر شد			
آلہی بحرم خاتم النبیین حضرت حسن بصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵۰۰ھ	۵۰۰ھ	۵۰۰ھ	۵۰۰ھ	شہر بصرہ
آلہی بحرم حضرت خواجہ عبدالواحد بن زید رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۰۰ھ	۲۰۰ھ	۲۰۰ھ	۲۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ فضیل بن عیاض رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳۰۰ھ	۳۰۰ھ	۳۰۰ھ	۳۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت سلطان ابراہیم بن ادہم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ خدیفہ مرعشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۲۰۰ھ	۱۲۰۰ھ	۱۲۰۰ھ	۱۲۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ ابوالبرہم محمد بن علی بن ابی حمزہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ ابوالحسن شامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ ابوالاحمد ابوالحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ ابوالحسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ قطب الدین مودودی چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ شریف زہد فی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ عثمان ہارونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ قطب الدین بن حسن بن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ قطب الدین بن مختار کاکی اوشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ فرید الدین شکر گنج رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت خواجہ مخدوم علی مبارک رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا

شجره قدسیه حضرت چشتیه قدس الله تعالی اسرارهم			تاریخ ولادت	تاریخ وفات	جای فرامبارک
آلہی بحرم حضرت خواجہ شمس الدین ترک پانی پتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت شیخ عبدالعسی رد دلوئی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت شیخ احمد عارف رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت شیخ محمد بن عارف رضی اللہ تعالیٰ عنہما	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم حضرت مخدوم عبدالاحد سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	۱۰۰ھ	ایضا
آلہی بحرم امام بنی محمد الفانی حضرت شیخ احمد شری فاروقی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	در سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ مذکور				
آلہی بحرم خازن الرقہ حضرت شیخ محمد سعید ہندی محب دی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	در سلسلہ قادریہ مجددیہ مذکور				
آلہی بحرم حضرت شیخ عبدالاحد سرہندی مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	ایضا				
آلہی بحرم حضرت شیخ محمد عابد ستامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	ایضا				
آلہی بحرم شمس الدین حبیب اللہ حضرت مرزا نطر جان بن رضی اللہ تعالیٰ عنہ	در سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ مذکور				
آلہی بحرم خلیفہ خاندان حضرت شاہ غلام علی علوی دہلوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	ایضا				
آلہی بحرم قیوم زبان حضرت شاہ ابوسعید مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	ایضا				
آلہی بحرم قطب جہان محبوب حضرت شاہ احمد سعید مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	ایضا				
آلہی بحرم قطب اجل غوث اکمل حضرت مرشد نامووی	ایضا				
محمد ارشاد حسین مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ					
بر قیوم حافظ محمد عنایت اللہ خان رحم فرما و غرق در یاسے قرب غریب نامائیں۔					

۸۴

شجره زکوة حضرت سهروردیه قدس سره

الهی بکرم حضرت سهروردیه قدس سره	در سلسله نقشبندیه علی شمس	این شجره ولادت تاریخ وفات احوال و مرگ مبارک
الهی بکرم حضرت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت خیرالذین است خواجه حسن بصری رضی الله تعالی عنه	در سلسله حشویه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت حبیب عجمی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت داود طائی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت خواجه معروف کرخی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت شیخ سری سقطی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم سید الطائفة حضرت جنید بغدادی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت ممشاد و نیلوی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت شیخ احمد اسود دینوری رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت شیخ محمد عموی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت شیخ قاضی وجیه الدین عمر رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت شیخ ضیاء الدین ابوالخیر عابد سهروردی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم شیخ الشیخ امام الطریق حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت شیخ بهاؤ الدین کریم المصطفی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت شیخ صدر الدین عارف رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت محمد بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	
الهی بکرم حضرت سید الجمیل بکر اجمعی رضی الله تعالی عنه	در سلسله قادریه مجددیه مزبور گشت	

این شجره ولادت تاریخ وفات احوال و مرگ مبارک

غلطنامه مقامات ارشادیه

صفحہ اول	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۵	هدایت شد محمد	هدایت شد محمد	۱	۳۴	مرج در بچار	مرج در بچار
۲	۱۶	قطب نردان	قطب نردان	۲	۳۸	دائمان	دائمان
۳	۱۷	ایشان	ایشان	۳	۳۹	مالشیام	مالشیام
۴	۱۸	اصفا	اصفا	۴	۴۰	سیر راج	سیر راج
۵	۱۹	والقیات	والقیات	۵	۴۱	من التبعی	من التبعی
۶	۲۰	الآ	الآ	۶	۴۲	در هدایت	در هدایت
۷	۲۱	التقانی	التقانی	۷	۴۳	در بیان ایکست	در بیان ایکست
۸	۲۲	کبر	کبر	۸	۴۴	علم می برآید	علم می برآید
۹	۲۳	قردارد	قردارد	۹	۴۵	همور خورا	همور خورا
۱۰	۲۴	اکلها	اکلها	۱۰	۴۶	چون و بعضی	چون و بعضی
۱۱	۲۵	آدم السلام	آدم علیه السلام	۱۱	۴۷	کفرت بدین الله	کفرت بدین الله
۱۲	۲۶	لسیان	لسیان	۱۲	۴۸	تلیج	تلیج
۱۳	۲۷	اولی	اولی	۱۳	۴۹	ذکره او بالله	ذکره او بالله
۱۴	۲۸	بشر	بشر	۱۴	۵۰	بعد از ان	بعد از ان
۱۵	۲۹	گرفت	گرفت	۱۵	۵۱	دشت از انها	دشت از انها
۱۶	۳۰	تعلی	تعلی	۱۶	۵۲	میر قنید	میر قنید
۱۷	۳۱	لا استنار له	لا استنار له	۱۷	۵۳	دارم	دارم
۱۸	۳۲	مرآتیه	مرآتیه	۱۸	۵۴	بغادت	بغادت
۱۹	۳۳	برهان نام است	برهان نام است	۱۹	۵۵	خیر یافتند	خیر یافتند
۲۰	۳۴	در نیجا	در نیجا	۲۰	۵۶	دوم صبح خستین	دوم صبح خستین
۲۱	۳۵	و کدام	و کدام	۲۱	۵۷	بواند	بواند
۲۲	۳۶	گدشت	گدشت	۲۲	۵۸	اتر کو	اتر کو
۲۳	۳۷	النزام	النزام	۲۳	۵۹	سلس بول	سلس بول
۲۴	۳۸	الشریعت	الشریعت	۲۴	۶۰	نخا هر کرد	نخا هر کرد
۲۵	۳۹	علی صاحبها	علی صاحبها	۲۵	۶۱	نور	نور
۲۶	۴۰	ابهاک	ابهاک	۲۶	۶۲	عشت	عشت
۲۷	۴۱	والامع الغیر	والامع الغیر	۲۷	۶۳	اعوذ و قوه الله	اعوذ و قوه الله
۲۸	۴۲	در در سل	در در سل	۲۸	۶۴	تواضع	تواضع
۲۹	۴۳	شرطی	شرطی	۲۹	۶۵	عشت	عشت
۳۰	۴۴	بکر علی	بکر علی	۳۰	۶۶	اعوذ و قوه الله	اعوذ و قوه الله
۳۱	۴۵	تک	تک	۳۱	۶۷	تواضع	تواضع
۳۲	۴۶	خوشی	خوشی	۳۲	۶۸	تواضع	تواضع

ملک کاتب

رامبرداشت محله فائز غنائیه متصل زیارت شاه ولی الله صاحب نقیر حایت الله فان

تجره زکیہ حضرات سہروردیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم حضرت شیخ بدین بڑا بچی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم حضرت شیخ درویش محمد بن قاسم ادوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم حضرت شیخ مخدوم عبدالاحد سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم امام الطریقہ مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم خازن الرحمت حضرت شیخ محمد سعید سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم حضرت شیخ عبدالاحد مجددی سرہندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم حضرت شیخ محمد عابد سہمی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم شمس الدین حبیب اللہ مخدوم زامنظر جان جانان علوی دہلوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم خلیفہ خدام مرجع معرفت حضرت شاہ غلام علی علوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم قطب زمان دعوت آوان حضرت شاہ ابوسعید مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم قیوم زمان حضرت شاہ احمد سعید مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
آئی بکرم قطب اجل شاکل عمدۃ المحققین حضرت مولانا ارشد حسین مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
بر فقیر حافظ محمد عنایت اللہ خان رحم فرما و نعمتہاے خود برادر تمام کن آمین -	یارخ و لاد	یارخ و لاد	یارخ و لاد
تنبیہ - حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ نسبت باطن در ہمہ شعبہاے سلسلہاے			
چهارگانہ مذکورہ بالا در سلسلہاے دیگر مدار یہ و قائمہ علیہ و غیرہ علی وجہ الحقیقہ و الکمال و شہادت و محبت			
او لاد و اخاد و کل تابعان ایشان نیز قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم ہمہ سبتہاے مذکورہ حاصل اند			
لیکن خوف طوالت درین رسالہ اکتفا بر ذکر چار سلسلہ مذکورہ نمودہ شد ہر گرازیادت تفصیل مطلوب باشد			
مبوست مقامات نظری و انوار العارفین و نفحات الانس و رشحات وغیرہ رجوع نماید تہمت			



بہونہ تعالیٰ

اعلان

کوئی صاحب بلا اجازت اس کتاب کے
طبع نہ کرنے کا قصد فرمائیں بلکہ جس قدر نسخے
مطلوب ہوں حسب ذیل پتہ سے طلب فرمائیں فقط
قیمت فی جلد علادہ محصول ڈاک (عدہ)

المشکوٰۃ

تحریر

محمد حمایت اللہ خان خلف الرشید جناح صاحب جافظ
محمد عنایت اللہ خان صاحب مدظلہ العالی

باہتمام

احقر نام محمد غفر اللہ خان

مالک مطبع

٢٠٠٤